

Jurisprudential Framework for Policymaking in the Utilization of Wastelands (Arāḍī Mawāt)

Mansour Sharifi

1. Level 4 Seminary Graduate and Researcher at the Institute of Advanced Jurisprudence and Islamic Sciences, Qom, Iran, msh888907@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article	The framework for the initial distribution of wealth resources is among the most critical foundations of a society's economic system. This study addresses the jurisprudential framework for policymaking in the utilization of wastelands (arāḍī mawāt)—one of the primary resources in an economy—based on detailed religious evidence (adillah tafṣīliyyah) and the principles of Islam's economic system. Employing a descriptive-analytical method, the research finds that wastelands are the property (milk) of the Imam's office, and their revival (ihyā') without establishing ownership merely grants the reviver priority in utilization, contingent on continued upkeep. Given the general permission (idhn 'āmm) from the Infallibles (P.H.), specific governmental permission (idhn khāṣṣ) is not required for reviving wastelands. Thus, despite the necessity for regulations to preserve public order and other vital social interests, the government itself may not monopolize land or prevent its revival by citizens. The government's religious duty is to supervise continued land utilization, reclaim abandoned lands for redistribution, and collect proportional land tax (kharāj) from users. Islam's institutional and prescriptive measures illustrate the distinct features of Islamic policymaking in land management, which, while differing from other economic doctrines, coherently advance the ultimate objectives of Islam's economic system. The Islamic government's role entails active oversight and guidance, leveraging its authority to promote public participation, justice, and production-oriented policies. Finally, designing macro-level land utilization policies and revising existing laws to align with this jurisprudential framework is imperative for enhanced efficacy.
Article history: Received 2024/06/13 Accepted 2024/10/09	
Keywords: initial distribution, Lands, natural resources, revival (ihyā'), wastelands (mawāt),	

Cite this article: Mansour Sharifi (2024). Jurisprudential Framework for Policymaking in the Utilization of Wastelands (Arāḍī Mawāt). *Religion and Law*, 45 (12), 201-249.



© Mansour Sharifi.

Publisher: Islamic Research

Center of Parliament of I.R.IRAN. <https://doi.org/10.225/qjrl.2025.362.1043>

چارچوب فقهی سیاست گذاری در بهره برداری از اراضی موات

منصور شریفی

سطح ۴ حوزه علمیه و پژوهشگر موسسه عالی فقه و علوم اسلامی، قم، ایران، msh888907@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۷	چارچوب تعیین شده برای توزیع اولیه منابع ثروت، از مهم ترین پایه های نظام اقتصادی یک جامعه است. پرسش اصلی این پژوهش پیرامون چیستی چارچوب فقهی سیاست گذاری در بهره برداری از اراضی موات به عنوان یکی از مهم ترین منابع اولیه اقتصاد بر اساس ادله تفصیلی شرعی و مبانی نظام اقتصادی اسلام است. روش جمع آوری اطلاعات این پژوهش، کتابخانه ای و روش داوری آن تحلیلی-توصیفی است. مطابق ادله بررسی شده، اراضی موات، ملک جایگاه امامت جامعه است و احیای آن بدون سببیت برای مالکیت، تنها حق اولویت احیاکننده در بهره برداری را مشروط به استمرار احیا ایجاد می کند. به سبب اذن عام صادره از معصومین، احیای موات نیازمند اذن خاص حاکم نیست، لذا با وجود ضرورت تعیین ضوابطی از سوی حاکم برای حفظ نظم و دیگر مصالح اجتماعی اهم، خود حاکمیت، مجاز به احتکار زمین و منع احیای اراضی از سوی مردم نیست. وظیفه شرعی حاکم، نظارت بر استمرار بهره برداری اراضی و بازپس گیری زمین رهاشده و واگذاری به بهره بردار دیگر، همراه با اخذ خراج متناسب از بهره برداران است. تدابیر نهادی و تکلیفی شریعت اسلام، مهم ترین ویژگی های سیاست گذاری اسلامی در اراضی را تصویر می نماید که در عین تمایز با مبانی دیگر مکاتب اقتصادی، در راستای تحقق اهداف نهایی نظام اقتصادی اسلام به صورتی منسجم، اثرگذار است. نقش مهم دولت اسلامی در این ساختار، نظارت فعال و هدایت گری با اتکا به اختیارات و ابزار مناسب خود در جهت مردمی سازی، عدالت گرایی و تولیدمحوری در این موضوع است. در نهایت، طراحی سیاست های کلان کشور در بهره برداری از اراضی و سپس بازنگری در قوانین موجود جهت مطابقت با چارچوب مستفاد از شریعت و تحقق کارآمدی بیش تر ضروری به نظر می رسد. واژگان کلیدی: اراضی، موات، منابع طبیعی، توزیع اولیه، احیاء.

استناد: منصور شریفی (۱۴۰۳). چارچوب فقهی سیاست گذاری در بهره برداری از اراضی موات. دین و قانون، ۴۵ (۱۲)، ۲۰۱-۲۴۹



نویسنده: منصور شریفی

ناشر: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس ایران.

<https://doi.org/10.225/qjrl.2025.362.1043>

مقدمه

شیوه توزیع و مدیریت منابع اقتصادی در هر جامعه، از اساسی ترین پایه های نظام اقتصادی آن جامعه است و نقش غیرقابل تردیدی در ساختار اقتصادی و توازن اقتصادی آن دارد. نقطه آغازین این مهم، چارچوب تعیین شده برای سیاست گذاری مناسب در توزیع اولیه منابع طبیعی ثروت در جامعه است. در این موضوع سؤالات مهمی پیرامون مالکیت اولیه هر یک از این ثروت ها، چگونگی تخصیص آن به افراد یا مجموعه هایی خاص از جامعه، دایره اختیارات ایشان در تصرف و بهره برداری از آن و نقش حاکمیت در توزیع و مدیریت این منابع، پیش روی هر نظام اقتصادی است که بر اساس مبانی، منابع و روش های متفاوت آن نظام، پاسخ هایی متمایز یافته است.

زمین و به صورت خاص، اراضی موات از مهم ترین منابع طبیعی اقتصادی در هر کشور است. علاوه بر نیاز ضروری انسان به سکونت گاه مناسب که تأمین آن به عنوان نیازی مصرفی هدف تمامی افراد جامعه است؛ غالب فعالیت های اقتصادی در تولید کالا و خدمات، نیازمند زمین به عنوان یکی از عوامل مهم تولید است. همین گونه نیازها همراه با کمیابی روزافزون زمین های مناسب برای بهره برداری، سبب مالیت یافتن آن شده است. به ویژه افزایش جمعیت و نیز گسترش عمران اراضی با به خدمت گرفتن صنعت در قرون اخیر سبب کمیابی بیش تر زمین شده است؛ تا بدان جا که افراد حتی برای تملک برخی اراضی موات و غیر آباد که در آینده امکان آبادی آن وجود دارد؛ حاضر به پرداخت مبالغ بالایی هستند. براین اساس، انگیزه برای تملک زمین های موات و نگاه سرمایه ای به زمین به عنوان کالای بادوام و دارای تقاضای مستمر، بیش از پیش نمودار شده و انگیزه برای انحصاری سازی زمین های وسیع از سوی توانگران فزونی یافته است.

بدین ترتیب بحث از مالکیت زمین، امکان اختصاص زمین به اشخاص و شرایط بهره برداری از آن و نقش دولت در مدیریت زمین ها در این اعصار، اهمیتی مضاعف یافته است. هر یک از مکاتب گوناگون اقتصادی امروز نیز بر اساس مبانی اختصاصی اش پاسخ های متفاوتی به این مسائل داده و مقتضی نظام قانونی خاص خود در این موضوع است.

از مهم‌ترین بخش اراضی که این تحقیق به بررسی پاسخ به سؤالات مزبور پیرامون آن پرداخته است؛ اراضی موات است. مراد از موات در اراضی، چنان‌که در کتب لغت چون العین (فراہیدی، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۱۴۰)، المحيط (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۴۷۹)، صحاح (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۶۷)، معجم مقاییس (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۲۸۳) و مفردات (راغب، ۱۴۱۲، ص ۷۸۲) نقل شده، زمینی است که احیا نشده و انتفاعی از آن صورت نمی‌گیرد و به وضع طبیعی خود باقی است. چنین زمینی با توجه به قابلیت احیا و بهره‌برداری از آن در معرض رقابت افراد برای تسلط و تصرف در آن قرار دارد و در هر جامعه طبعاً باید برای تسلط و تصرف آن ضوابطی تعیین شود.

در ایران نیز از سال‌ها پیش قوانین متعدد و بعضاً متفاوتی درباره زمین‌های موات به تصویب رسیده است. در مواد ۱۴۰ تا ۱۴۵ قانون مدنی به صورتی کلی به احکام احیای اراضی موات و تملک آن بر اساس قوانین اشاره شده است. مطابق تصریح اصل چهل و پنجم قانون اساسی، اختیار تصرف در اراضی موات با حکومت اسلامی است تا بر اساس مصالح جامعه نسبت به آن عمل نماید. در سال ۱۳۵۸ با تصویب شورای انقلاب، قانونی با عنوان لغو مالکیت اراضی موات شهری و کیفیت عمران آن به تصویب رسید. در اصلاحیه لایحه قانونی واگذاری و احیاء اراضی و آیین نامه آن (مصوب ۱۳۵۹) نیز به احیای اراضی موات با نظارت دولت اشاره شده است. قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن و آیین نامه اجرایی قانون مزبور (مصوب ۱۳۶۵) نیز از قوانین مهم پیرامون اراضی موات غیر شهری و تملک تمامی آن از سوی دولت است. در سال‌های اخیر نیز قوانین مرتبطی چون قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن و قانون جهش تولید مسکن در حوزه نحوه تخصیص زمین مسکونی دولتی تصویب شده است. این قوانین از جهت مطابقت دقیق با موازین فقهی، نیازمند بررسی بیش‌تر است.

مقالاتی با رویکرد حقوقی یا با توجه به فتاوی فقها درباره احیای موات و برخی اختلافات در تطبیق قوانین آن نگاشته شده است. از جمله محمدعلی خیراللهی (۱۳۸۴) به بررسی احیای زمین‌های موات از منظر فقهی و حقوقی پرداخته است. غلامحسین

عسگری (۱۳۷۷) نیز از قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد با روشی حقوقی بحث کرده است. میثم تارم، سیده فاطمه طباطبایی و فرزانه مددی‌زاده (۱۳۹۸) نیز از منظر فتاوی‌ای مذاهب اسلامی به ماهیت و احکام اراضی موات پرداخته‌اند.

مقالاتی نیز با رویکرد فقهی در موضوع اراضی موات نگاشته شده است. مرحوم غلام‌رضا رضوانی (۱۳۷۸) به بررسی فقهی احکام احیای موات و شرایط آن پرداخته است. مرحوم سید حسن طاهری خرم‌آبادی (۱۳۸۴) نیز شرط اذن امام در احیای موات را موضوع بحث قرار داده است. غلامرضا مصباحی مقدم (۱۳۸۷) نیز سببیت احیا برای مالکیت یا محقق‌بودن احیاکننده و حکم موات بالعرض را بر اساس روایات بررسی نموده و در کتاب فقه منابع مالی دولت اسلامی (۱۳۹۷) نیز به احکام اراضی موات پرداخته است. همچنین سعید فراهانی فرد در کتاب فقه منابع طبیعی (۱۳۹۵) از احکام فقهی اراضی موات همراه با اشاره به برخی ادله آن بحث کرده است.

امتیاز این تحقیق بررسی تفصیلی سؤالات مهم درباره چگونگی تخصیص زمین‌های موات و بهره‌برداری از آن و نقش دولت در مدیریت این اراضی بر اساس منابع فقه اسلامی به‌منظور استنباط چارچوب منسجمی برای تنظیم‌گری حکومت در عرصه اراضی موات است. برای استکشاف فقهی این چارچوب، ابتدا مالکیت ابتدایی این زمین‌ها را با رویکردی فقهی بررسی می‌کنیم. در ادامه، اسباب شرعی اختصاص این اراضی به اشخاص حقیقی یا حقوقی غیردولتی و سپس حدود شرعی این اختصاص و امکان زوال آن بحث می‌شود. در نهایت نیز نقش دولت و وظایف او در تنظیم‌گری بهره‌برداری از این اراضی همراه با اشاره به قوانین مصوب کشور، مطرح خواهد شد.

مالکیت اولیه اراضی موات

مطابق روایات اراضی موات از انفال بوده و مالک آن امام است. در نخستین آیه سوره انفال، این اموال برای خدا و رسول دانسته شده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ». در روایات متعدد که به برخی از آنها اشاره می‌شود؛ انفال پس از رسول خدا برای امام دانسته شده و مصادیق مختلف آن تبیین شده است که شامل تمامی اراضی

موات نیز می‌شود. البته از عنوان اراضی موات در روایات معتبر به عنوان مصادیق انفال نامبرده نشده است. تنها در مرسله حماد و مرسله احمد بن محمد بن عیسی (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۵۲۴ و ۵۲۹) عنوان ارض میتة در میان انفال ذکر شده است. اما چنان‌که از کلام شیخ طوسی در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۵) و مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۷۰)، ابن زهره در غنیه (حلبی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۳)، ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۸۱) و دیگر فقها استفاده می‌شود؛ مالکیت امام بر اراضی موات، مورد اتفاق فقهای امامیه است.

علاوه بر اجماع در مسئله، شمول انفال نسبت به اراضی موات و ملکیت امام نسبت به این زمین‌ها از عموم روایاتی چون موثقه اسحاق بن عمار که در وسائل (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۹، ص ۵۳۱) از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده، قابل استفاده است. در این روایت هر زمین بدون مالک و سرپرست با عنوان «كُلُّ أَرْضٍ لَا رَبَّ لَهَا» در شمار انفال ذکر شده است. روشن است که این عنوان عام، اراضی موات بالاصاله یا بالعرض که مالک شناخته شده‌ای ندارد را نیز شامل می‌شود.

همچنین در روایات مستفیضی از جمله صحیحہ حفص بن البختری در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۵۳۹) عنوان «کل ارض خربه» از موارد انفال شمرده شده که اختیار آن با امام است. برخی معاصرین (فیاض، ۱۴۰۱، ص ۱۶) نیز عنوان «ارض خربه» را شامل تمامی اراضی موات دانسته، برای مالکیت امام بر تمامی آن اراضی بدان استدلال کرده‌اند، چرا که «خربه» در مقابل عامره بوده و عرفاً شامل تمامی اراضی موات اعم از موات بالاصاله و موات بالعرض است. اما به نظر می‌رسد؛ چنان‌که محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۶) و محقق ایروانی نیز در حاشیه خود (ایروانی، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۶۸) فرموده‌اند، عنوان خربه تنها در موات بالعرض و زمین دارای سابقه عمران، صادق است و لااقل ظهور آن نسبت به موات بالاصاله روشن نیست.

طایفه دیگری از روایات که به عموم آن برای شمول ملکیت امام نسبت به زمین موات استناد شده، روایاتی است که دلالت بر ملکیت امام علیه السلام بر تمامی ارض و از جمله اراضی

موات دارد. از جمله این روایات صحیحہ ابو خالد کابلی در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰۷) است: « وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... وَ الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لِيُؤَدَّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أَخْرَبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا...».

نکته قابل تأمل در سند این روایت راوی اصلی یعنی ابو خالد کابلی است. کنکر ابو خالد کابلی که وردان نیز نامیده شده، مطابق بیان شیخ در رجال (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۱۱۹)، از اصحاب امام سجاد علیه السلام بوده و برقی در رجال خود (برقی، ۱۳۸۳، ص ۸ و ۹) او را از روات امام باقر علیه السلام نیز دانسته است. کشی نیز (کشی، ۱۴۰۹، ص ۱۰ و ۱۵ و ۱۲۰ و...) ضمن روایت های متعددی او را جزو حواریون و اصحاب خاص امام سجاد علیه السلام و از معدود نزدیکان حضرت در هنگام غربت ایشان نام می برد که مدت ها در خدمت حضرت بوده و جای تشکیک در وثاقت بلکه جلالت او نیست. نام وردان در نقل کشی از فضل بن شاذان و نیز در خرائج (راوندی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۶۲) در کنار کنکر به عنوان نام مشهور او مطرح و در کلام شیخ نیز اشاره شده است. اشکال مطرح در این باره تعدد عنوان ابو خالد کابلی میان روات است چرا که شیخ در رجالش (طوسی، ۱۴۲۷، ص ۱۴۸ و ۳۱۷) تصریح به وجود ابو خالد کابلی دیگری با نام وردان کرده که کوچک تر از کنکر و راوی از امام باقر و امام صادق علیه السلام است و توثیق عام یا خاصی نیز برای او ثابت نیست. باین وجود با توجه به تسمیه ابو خالد کابلی از اصحاب امام سجاد علیه السلام به وردان بسیار بعید به نظر می رسد که راوی دیگری با همین نام و کنیه و انتساب در آن دوره ثابت باشد و شاید نقل روایات او از دیگر ائمه سبب تصور تعدد شده است. در هر صورت بر فرض عدم حصول اطمینان به وحدت نیز مطابق بیان سید خویی در معجم (خویی، ۱۳۷۲، ج ۱۴، ص ۱۳۳) عنوان ابو خالد کابلی در روایات منصرف به همان ابو خالد مشهور و شناخته شده است و لذا سند روایت خالی از اشکال است.

از جهت دلالت، در این روایت مالکیت امام نسبت به تمام زمین بیان و احکام متعددی پیرامون بهره برداری از زمین و احیای آن بر مالکیت امام متفرع شده است. تفریع این

احکام فقهی در ذیل صحیحہ از جملہ پرداخت خراج زمین بہ امام، لزوم تداوم إعمار ارض و نیز بازپس گیری زمین یا اقطاع آن در عصر ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه)، بہ روشنی نشان می دهد کہ مراد از ملکیت مذکور در روایت، همان مالکیت اعتباری و عرفی امام بر ارض است.

از دیگر روایات با این مضمون صحیحہ عمر بن یزید از ابو سیار مسمع بن عبدالملک از امام صادق (ع) است کہ کلینی در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۰۸) نقل کرده است: «إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا...». در سند این روایت از جهت اشتراک عمر بن یزید میان ثقہ و غیر ثقہ اشکال شدہ است چرا کہ عنوان عمر بن یزید مشترک است میان عمر بن یزید بیاع سابری کہ شیخ در رجال او را توثیق کردہ و عمر بن یزید صیقل کہ از او در رجالش نامبرده و نجاشی نیز او را صاحب کتاب دانستہ و توثیق نشدہ است. اما این اشکال خدشہ ای بہ سند روایت مزبور وارد نمی کند چرا کہ با تتبع در روایات و کتب رجال، روشن است کہ عمر بن یزید مشہور و صاحب کتاب شناختہ شدہ کہ صدوق در فقیہ (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۷۸) از او روایت کردہ و طریقتش بہ او را از جملہ از طریق پسرش حسین بن عمر در مشیخہ (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۲۵) نقل نمودہ، شیخ در فہرست (طوسی، بی تا، ص ۳۲۴) ضمن توثیقش همان طریق را بہ کتابش ارائه کردہ، کشی نیز در رجال (کشی، ۱۴۰۹، ص ۳۳۱) جلالتش را نقل نمودہ و در منابع روایی روایات زیادی از او ذکر شدہ است، ابو الأسود عمر بن یزید بیاع سابری کوفی و مولی ثقیف است. برقی نیز در رجالش (برقی، ۱۳۸۳، ص ۳۶) او را با همین عنوان در اصحاب امام صادق (ع) ذکر کردہ است، بلکہ اساساً نقل روایتی از صیقل در منابع روایی ثابت نیست. ظاہراً شیخ نیز اطلاعی از کتاب صیقل نداشتہ و لذا تنها در رجالش از او نامبرده است. همچنین ظاہراً راوی صاحب کتابی کہ نجاشی در رجال (نجاشی، ۱۴۰۷، ص ۲۸۳) او را با عنوان عمر بن محمد بن یزید بیاع سابری ابو الاسود مولی ثقیف ذکر و او را ثقہ و از اجلّاء دانستہ در حالی کہ دیگران نامی از او نبرده اند، کسی جز عمر بن یزید مزبور نیست کہ چہ بسا اصحاب رجال در ضبط صحیح نام او اختلاف

داشته‌اند. در هر صورت روشن است که چنان‌که سید خویی نیز در معجم (خویی، ۱۳۷۲، ج ۱۳، ص ۵۶) اشاره نموده، اطلاق عنوان عمر بن یزید در روایات منصرف به بیاع سابری ثقه و جلیل‌القدر است و لذا سند این روایت نیز خالی از اشکال است.

دلالت این روایت نیز بر ثبوت ملکیت اعتباری امام بر ارض روشن است؛ چرا که امام علیه السلام در ذیل آن، احکامی چون مالکیت امام بر منافع زمین، تحلیل آن بر شیعیان پیش از ظهور، اخذ خراج از آنان توسط حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) و اخراج غیر شیعیان از زمین‌های تصرف شده از سوی ایشان را بر همین ملکیت مترتب نموده است. ارض در این روایت، مطلق است و بر این اساس ملکیت امام علیه السلام شامل همه اراضی است. هر چند در کلام راوی به بحرین که گفته شده از اراضی فیئ و جزو انفال بوده است؛ اشاره شده؛ اما مطابق مبنای صحیح، صرف وجود قدر متیقن در مقام تخاطب، مانع انعقاد اطلاق نیست و اطلاق کلام امام به‌ویژه با توجه به احکام عام بیان شده در ذیل روایت پیرامون اراضی، روشن است.

محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۶) این طائفه از روایات را در مقام اشاره به ملکیت حقیقی امام، ناشی از جایگاه ایشان در سلسله علل عالم تکوین دانسته است، اما بر پایه تبیین صورت گرفته این برداشت کاملاً برخلاف ظهور روایات مزبور در ترتب احکام مالکیت اعتباری بر ملکیت اثبات شده است.

از سوی دیگر مرحوم امام (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۷) با وجود اذعان به ظهور این روایات در ثبوت ملکیت اعتباری مستمر نسبت به ارض برای ائمه علیهم السلام، بر عدم امکان اخذ به چنین ظهوری تأکید می‌کند. نکته‌ی این عدول از ظهور در دیدگاه ایشان ضروری بودن مالکیت افراد بر زمین خود بر اساس کتاب، سنت و فتاوی فقهاست. بر این اساس، ایشان از لزوم حمل روایات مزبور بر معنایی اقرب به ظاهر آن سخن گفته است و در این مقام اراده بیان ولایت خاص اهل بیت علیهم السلام بر تصرف در اموال مملوک دیگران حتی بدون اذن از ایشان یا بیان مالکیت نخستین امام نسبت به اراضی با توجه به انفال بودن زمین در وضع طبیعی آن را مطرح می‌کند.

پیرامون مدعای ایشان در ضروری بودن مالکیت اشخاص بر زمین با اسبابی چون احیا، در ادامه، سخن خواهیم گفت و در برابر آن مبانی و سوابق قول به ثبوت حق اولویت برای احیاکننده بدون مالکیت بررسی خواهد شد. اما در این مقام حتی با فرض پذیرش بیان ایشان در ضرورت رفع ید از ظهور این روایات در مالکیت فعلی امام نسبت به اراضی، باید گفت اقرب احتمالاتی که روایت بر آن حمل می‌شود؛ همان مالکیت نخستین امام بر همه اراضی به سبب انفال بودن آن است که در کلام ایشان نیز مطرح شده است. در این صورت چه با عمل به ظهور این روایات و چه با حمل آن بر معنای اقرب، بدون هیچ مناقشه دلالت روایات مزبور بر انفال بودن و مالکیت اعتباری امام بر اراضی موات بالاصاله که هنوز بر وضع طبیعی خود باقی است، پذیرفته خواهد بود.

روشن است که اراضی موات و دیگر انفال و اموالی چون خمس که ملک امام دانسته شده است؛ ملک شخص حقیقی امام که به ورثه او منتقل شود نیست؛ بلکه ملک مقام امامت جامعه است. چنان‌که در مثل صحیح‌ه حفص نیز گذشت که این اموال از رسول‌الله تنها به ائمه بعدی رسیده، حسب صلاح‌دید ایشان تخصیص می‌یابد. در صحیح‌ه ابوعلی ابن راشد نقل شده در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۵۹) و فقیه (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۴۳) نیز به این تفکیک میان اموال مرتبط به جایگاه امامت با اموال شخصی امام تصریح شده است.

سبب اختصاص اراضی موات به اشخاص

اراضی مملوک امام، با اسباب معینی برای بهره‌برداری به اشخاص، اختصاص می‌یابد. گذشته از عوامل خاصی چون اقطاع و تملیک امام که بر اساس مصالح از سوی امام امکان تحقق دارد؛ بررسی ادله نشان می‌دهد که در چارچوب قوانین اسلام تنها سبب معتبر و عمومی برای کسب اختصاص شخصی در زمین موات، «احیاء» آن است. صرف تسلط بر زمین، تحجیر آن یا انجام عملی در زمین، مادامی که به احیاء منتهی نشده باشد، سبب اختصاص زمین به شخص نمی‌شود. نهایتاً اولویت محدودی که تنها به‌عنوان مقدمه، احیا را موجب می‌گردد. براین اساس پس از مروری بر ادله احیا، درباره چستی اختصاص ایجاد شده به سبب احیا به‌صورت مالکیت یا حق اولویت، سخن خواهیم گفت.

سببیت احیا برای اختصاص زمین موات به احیاکننده، چنان که از کلام فقهای چون شیخ در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۶)، علامه در تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۰) و ابن فهد حلی در المہذب البارع (ابن فهد، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۸۵) برمی آید، فی الجمله مورد اتفاق فقهای فریقین بوده و بنای عقلا نیز بر آن تعلق یافته است. روایات متعدد معتبری نیز دلالت بر سببیت احیای ارض برای ایجاد نوعی اختصاص برای احیاکننده دارد. از جمله این روایات، صحیحہ فضلاً نقل شده در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۷۹) است: «مَنْ أَحْيَا مَوَاتًا فَهُوَ لَهُ». همچنین صحیحہ محمد بن مسلم در فقیہ (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۳۹) آمده و شیخ نیز در تہذیب (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۴۶ و ج ۷، ص ۱۴۸) و استبصار (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۱۰) آن را با اسنادی متفاوت و تعبیر متقارب آورده است: «...وَ أَيْمًا قَوْمٍ أَحْيَوْا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ فَعَمَرُوهُ فَهُمْ أَحَقُّ بِهِ وَ هُوَ لَهُمْ». موثقہ سکونی کہ شیخ کلینی در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۸۰) از رسول اللہ ﷺ روایت نموده از همین ادله است: «مَنْ غَرَسَ شَجَرًا أَوْ حَفَرَ وَادِيًا بَدَأَ لَمْ يَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ وَ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ، قَضَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ».

در این روایات لام، دلالت بر اختصاص اراضی احیاشده به احیاکننده آن و اولویت او نسبت به دیگران دارد و این حکم خدا و رسول دانسته شده و بر آن تأکید شده است. نکته مهم در دلالت این روایات بررسی نوع این اختصاص است. سؤال اینجاست کہ با فرض تحقق احیا، آیا احیاکننده، مالک ارض احیاشده خواهد بود یا صرفاً حق اختصاص و اولویتی برای او ثابت شده و زمین در ملک امام باقی می ماند؟

کلام فقہا در این زمینه، متفاوت و بعضاً دارای ابهاماتی است کہ نیاز به بررسی بیشتر دارد. ظاهر کلام برخی فقہا تحقق مالکیت برای شخص احیاکننده با وجود شرایط احیاست. کلام شیخ در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۶) و موضعی از مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۷۰)، ابن برآج در المہذب (ابن برآج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۹)، ابن حمزہ در الوسیلہ (ابن حمزہ، ۱۴۰۸، ص ۱۳۵) و محقق در شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۶) ظاهر در مالکیت احیاکننده بہ شرط اذن از امام است. این بیان ایشان مطلق

بوده و در آن اشاره‌ای به تفاوت میان عصر غیبت و ظهور در نیاز به اذن امام برای تملک ارض با احیا نیست. علامه در تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۰) و ابن فهد حلی در المهدب البارع (ابن فهد، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۲۸۵) نیز مدعی اتفاق نظر فقها بر مالکیت به سبب احیا با وجود اختلاف در شروط آن شده‌اند. در این میان محقق در بحث از احکام اراضی شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۹۳)، علامه در ارشاد (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۴۸)، شهید اول و شهید ثانی در لمعه و شرح آن (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۱۳۵) و مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۳۹۲) و محقق کرکی در جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰) احیاکننده را در عصر غیبت، مالک زمین دانسته و اما در عصر ظهور امام، حصول مالکیت به احیا را منوط به اذن امام دانسته‌اند. در مجموع، فارغ از مسئله اشتراط اذن که در مباحث آتی به بررسی آن خواهیم پرداخت، فقهای مذکور، احیا را با شرایط خود، سبب حصول ملکیت می‌دانند.

اما در مقابل، بسیاری از فقهای متقدم چون شیخ در استبصار (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۰۸) و مواضعی دیگر از مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ج ۲، ص ۲۹ و ج ۳، ص ۲۷۳) و نهایی (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۲۰) و ابن برّاج در المهدب (ابن برّاج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۲) و ابن زهره در غنیه (حلبی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۳) و ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۷۸) و نیز علامه در تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۷۱) و تذکره (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۸۶) به صورت مطلق، قائل به بقای مالکیت امام بر رقبه ارض و تنها ثبوت حق اولویت بهره‌برداری برای شخص به سبب احیای ارض موات شده‌اند. به نظر می‌رسد رفع تنافی میان برخی از این کلمات با توجه به صراحت، بلکه مفسریت تعبیری چون کلام شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۷۳) و ابن برّاج در المهدب (ابن برّاج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۲) ممکن است. ایشان به طور صریح، مراد از مالکیت احیاکننده را مالکیت تصرف دانسته‌اند نه مالکیت رقبه زمین که با این تبیین، مراد از دیگر کلمات ایشان و چه بسا برخی از دیگر فقها که تعبیرشان ظهور در مالکیت احیاکننده داشت، روشن می‌شود.

در هر صورت، آنچه در این بحث اهمیت دارد عدم وجود تسالم یا اجماعی بر مالکیت احیاکننده بر رقبه زمین، علی رغم مدعای برخی چون مرحوم امام در کتاب البیع (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۱) است. در نتیجه برای کشف حکم شرعی در این مسئله باید به روایات باب، رجوع و مقتضای ادله بررسی گردد. در این راستا ابتدا مفاد روایات تجویز احیای موات را بررسی نموده، در ادامه نسبت آن با ادله مالکیت امام بر این اراضی را بررسی خواهیم کرد.

چنان که گذشت مقتضای تعبیر امام علیه السلام به «مَنْ أَحْيَا مَوَاتًا فَهُوَ لَهُ» در صحیحه فضلا و طائفه ای از روایات با مضامین مشابه آن، با توجه به معنای وضعی لام، صرفاً اختصاص ارض احیا شده به احیاکننده است. باین وجود، برخی چون محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۹) ظهور لام در این روایات را ملکیت احیاکننده دانسته اند. اگر مقصود ایشان دلالت وضعی لام بر ملکیت باشد صحیح نیست، اما در استعمالاتی که مجرور به لام اشخاص و ذوی العقول باشند، انصراف عرفی آن به ملکیت که نوعی از اختصاص در عالم اعتبار است، پذیرفته است. براین اساس ظهوری انصرافی بر ملکیت احیاکننده از این روایات استفاده می شود. چنان که تعبیر به احقیق احیاکننده پیش از بیان اختصاص زمین به احیاکننده با لام، در صحیح محمد بن مسلم نیز منافاتی با این استظهار ندارد. چنان که مرحوم امام در کتاب البیع (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۹) اشاره کرده اند، احق بودن در این روایت به معنای لغوی و اعم از ملک و حق اصطلاحی است و لا اقل ظهوری در معنای اصطلاحی از حق که در عرض ملکیت است، ندارد.

ممکن است ارتکاز عقلا یا مسلمین به حصول ملکیت از احیا نیز به عنوان مستندی مستقل مطرح شود. علی رغم پذیرش ارتکاز عقلایی بر حصول اختصاص و اولویت، اما چه بسا در وجود ارتکاز عامی بر مالکیت مناقشه گردد. به علاوه بر فرض پذیرش چنین ارتکازی، حجیت آن منوط به امضای شارع است. با وجود برخی اخبار مخالف که در ادامه خواهد آمد، لا اقل احتمال ردع این ارتکاز از سوی اهل بیت علیهم السلام وجود دارد و در این صورت چنین ارتکازی حتی اگر ثابت باشد، حجت نخواهد بود.

در مقابل روایات فوق، چنان‌که محقق اصفهانی (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۹) و شهید صدر در اقتصادنا (شهید صدر، ۱۴۱۷، ص ۴۴۲) تبیین نموده‌اند و مرحوم امام نیز در کتاب البیع (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۹) بدان اذعان نموده، طائفه‌ای از روایات وارد شده است که ظهور روشنی در بقای مالکیت امام بر ارض موات و ثبوت حق اولویت برای احیاکننده دارد. از جمله این روایات صحیحہ ابو خالد کابلی و صحیحہ عمر بن یزید است که در بحث از مالکیت اولیه اراضی موات مطرح و سند و دلالت آن تبیین شد. تعبیر مختلف در این دو روایت حاکی از بقای مالکیت امام بر رقبه ارض و حدوث اولویت تصرف و بهره‌برداری برای احیاکننده است. امام علیه السلام در صحیحہ ابو خالد چنین تعبیر کرده است: «الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَ لْيُؤَدِّ خَرَاجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا...» ظهور این جمله در فعلیت ملکیت اعتباری امام نسبت به ارض است و احکام مترتب بر آن چون الزام احیاکننده به تداوم اعمار زمین، و لزوم پرداخت خراج زمین به امام و تعبیر به حلیت تصرفات احیاکننده در ارض، تأکیدی قوی بر عدم ملکیت مسلمان احیاکننده نسبت به نفس زمین و تنها جواز بهره‌برداری از آن است.

همچنین در ادامه روایت تأکید امام علیه السلام بر زوال این حق در صورت رهاکردن و خرابی زمین، و احق بودن احیاکننده جدید که در بحث آینده بدان خواهیم پرداخت، با عدم حدوث ملکیت بر زمین سازگارتر است. چنان‌که در ذیل روایت نیز غایت این حق بهره‌برداری تا عصر ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) دانسته شده است. ایشان پس از ظهور، غیرشیعیان را از زمین اخراج کرده و زمین را به شیعیان اقطاع کرده، اجازه بهره‌برداری به ایشان می‌دهد: «... وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ (عج) مِنْ أَهْلِ بَيْتِي بِالسَّيْفِ فَيَحْوِيَهَا وَ يَمْنَعَهَا وَ يُخْرِجُهُمْ مِنْهَا كَمَا حَوَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَنَعَهَا إِلَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا فَإِنَّهُ يَقَاطِعُهُمْ عَلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ وَ يَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ.» ظاهر این تعبیر در تعیین غایت برای جواز اکل از ثمرات زمین و اخراج غیرشیعیان از آن و... نیز عدم حدوث ملکیت برای احیاکننده و صرفاً جواز تصرف و اولویت برای اوست.

تعبیر امام علیه السلام در صحیحہ عمر بن یزید نیز ظهور در مالکیت فعلی و اعتباری امام بر زمین دارد و ثمرات ارض را نیز برای امام دانسته است که برای شیعیان بهره برداری از اراضی تا زمان ظهور تحلیل شده است. پس از ظهور نیز آن حضرت خراج زمین را از شیعیان اخذ کرده و اراضی را از غیر شیعیان اخذ می کند. ظاهر این روایت نیز بقای مالکیت اراضی برای امام تا زمان ظهور و پس از آن است.

سومین روایت با همین مضمون صحیحہ دیگری از عمر بن یزید است که شیخ در تهذیب (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۴۵) از او نقل کرده است: قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ أَرْضًا مَوَاتًا تَرَكَهَا أَهْلُهَا فَعَمَرَهَا وَ أَكْرَى أَنْهَارَهَا وَ بَنَى فِيهَا بُيُوتًا وَ غَرَسَ فِيهَا نَخْلًا وَ شَجَرًا، قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ لَهُ وَ عَلَيْهِ طَسَقُهَا، يُؤَدِّيهِ إِلَى الْإِمَامِ فِي حَالِ الْهُدْنَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ (عج) فَلْيُؤَطَّنْ نَفْسُهُ عَلَى أَنْ تَتَّخِذَ مِنْهُ. ظهور این روایت در اشتغال ذمه احیاکننده به خراج با تعبیر «علیه طسقه»، زوال حق اهل زمین پس از موات شدن آن و بیان امکان اخذ زمین از او در عصر ظهور حضرت نیز با عدم مالکیت رقبه و تنها ثبوت حق اولویت برای احیاکننده تناسب دارد.

مرحوم امام (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۹) پس از اذعان به ظهور روشن این روایات در عدم ملکیت، حجیت آن را با دو اشکال مخدوش می داند: نخست ضعف سندی این روایات به سبب اشکال اشتراک در ابو خالد کابلی و عمر بن یزید که در مباحث قبلی پاسخ آن روشن شد. دوم اعراض مشهور فقها از این روایات و شدوذ و بین الغی بودن ظاهر آن؛ چرا که حتی مالکیت شیعیان را نفی می کند. پاسخ این اشکال نیز در ضمن تبیین کلام فقها در مسئله روشن شد، آنچه حجیت یک روایت را مخدوش می سازد، اعراض مشهور متقدمین از آن روایت است به گونه ای که کاشف از خللی در سند یا دلالت آن نزد ایشان باشد؛ حال آن که اگر قول به عدم ملکیت رقبه ارض و اولویت احیاکننده در تصرف، مشهور میان متقدمین نباشد، قطعاً شاذ نیست و فقهای متعددی موافق این روایات فتوا داده اند. به علاوه چنان که شهید صدر (شهید صدر، ۱۴۱۷، ص ۷۰۸) فرموده است، بر فرض ثبوت اعراض فقها، با توجه به تعارض

روایات در مقام، محتمل است که این اعراض با اعمال قواعد تعارض نزد ایشان بوده باشد، لذا کاشف از خللی در حجیت نفس این روایات نیست.

با این بیان پاسخ اشکال به مخالفت این روایات با سیره متشرعه در عدم اعطای خراج اراضی احیا شده به ائمه نیز روشن می‌شود، چرا که با فرض عمومیت چنین سیره‌ای، چه بسا با توجه به عدم بسط ید ائمه علیهم‌السلام و فعلیت نیافتن جایگاه ولایت امر ایشان در جامعه و در نتیجه تحلیل این حق برای شیعیان در آن شرایط مطابق با مفاد برخی اخبار چون صحیحہ عمر بن یزید باشد؛ لذا با تتبع می‌توان فتوا به ثبوت شرعی این خراج مالکانه بر عهده احیاکننده را در بسیاری از کتب متقدمین و متأخرین یافت. شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵) درباره اراضی موات و حق امام و احیاکننده آن چنین می‌گوید: «فإنها كلها للإمام خاصة ليس لأحد معه فيها نصيب، و كان له التصرف فيها بالقبض و الهبة و البيع و الشراء حسب ما يراه، و كان له أن يقبلها بما يراه من نصف أو ثلث أو ربع و يجوز له نزعها من يد متقبلها إذا انقضى مدّة الضمان إلا ما أحييت بعد مواتها، فإن من أحيّاها أولى بالتصرف فيها إذا تقبلها بما يقبلها غيره. فإن أبي ذلك، كان للإمام نزعها من يده و تقبيلها لمن يراه...». چنان‌که در نهاییه (۱۹۶) نیز قریب به همین عبارت را ذکر کرده و ابن برّاج نیز در المهذب (ابن برّاج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۸۳) مشابه همین فتوا را درباره مالکیت اراضی موات و حق مالکانه آن بیان نموده است: «...لم ينتزع من يد من أحيّاها، و هو أولى بالتصرف فيها ما دام يتقبلها بما يتقبلها به غيره...». ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۷۸)، علامه در تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۳۰)، تذکره (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۸۶) و منتهی (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۲۶۰) و محقق کرکی در رساله خراج خود از مجموعه رسائل (کرکی، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۲۴۳) نیز همین فتوا را بیان نموده‌اند. پس نمی‌توان عدم ثبوت شرعی خراج مالکانه بر عهده احیاکننده را ضروری دانسته، بر اساس آن حجیت ظاهر این روایات را انکار نمود.

اشکال دیگر پس از تمامیت حجیت فی‌نفسه این طائفه از روایات، تعارض آن با دو طائفه دیگر از روایات است. طائفه نخست برخی روایات اشاره شده از مستندات قاعده

احیا چون صحیحه فضلا که فی نفسه ظهور در ملکیت داشت. طائفه دیگر نیز روایاتی چون صحیحہ عبدالله بن سنان است شیخ صدوق در فقیه (صدوق، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۴۱) نقل کرده است: «وَرَوَى الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سُئِلَ وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنْ رَجُلٍ أَحْيَا أَرْضًا مَوَاتًا فَكَرَى فِيهَا نَهْرًا وَ بَنَى بُيُوتًا وَ غَرَسَ نَخْلًا وَ شَجَرًا فَقَالَ هِيَ لَهُ وَ لَهُ أَجْرُ بُيُوتِهَا وَ عَلَيْهِ فِيهَا الْعُشْرُ فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ أَوْ سَيْلٌ وَادٍ أَوْ عَيْنٌ...» چنان‌که شهید صدر در اقتصادنا (شهید صدر، ۱۴۱۷، ص ۷۰۸) اشاره کرده است، در این روایات امام عليه السلام در مقام تبیین وظیفه فرد احیاکننده پس از احیای موات، تنها ادای زکات را برعهده او بیان کرده است. از عدم ذکر وظیفه دیگر در این مقام، بر اساس اطلاق مقامی شکل گرفته، نفی وجوب پرداخت خراج از سوی احیاکننده، برداشت می‌شود که حاکی از عدم وجود مالکی دیگر بر زمین است. اما چنین استظهاری از این روایات تمام نیست. مطابق بیان محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۰) ظاهر این روایات تنها در مقام بیان حقوق الهی بر فرد است و در مقام بیان حق مالک زمین بر او که امام یا فرد دیگر باشد نبوده تا اطلاق مقامی شکل گرفته و از عدم ذکر وجوب خراج، نفی آن استفاده گردد. بلکه حتی با فرض شک از جهت در مقام بیان دیگر وظایف بودن نیز، اطلاق مقامی مزبور تمام نیست.

در مقام حل تعارض میان اخبار، هر چند در برخی اخبار قاعده چون صحیحہ فضلا، ظهور انصرافی لام در ملکیت احیاکننده پذیرفته شد؛ اما چنان‌که محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۲۰) فرموده است، ظهور صحیحہ ابوخالد و نظایرش در عدم ملکیت احیاکننده به مراتب قوی‌تر و مقدم است.

درباره مثل صحیحہ عبدالله بن سنان نیز با مناقشه در اطلاق مقامی، دلالت آن بر ملکیت احیاکننده پذیرفته نشد و بر فرض که اطلاق مقامی آن نیز پذیرفته شود؛ دلالت روشن اخبار مقابل و بیان عدم ملکیت احیاکننده و وجوب خراج بر او مقدم بر این ظهور ناشی از سکوت و عدم البیان است.

نتیجه مباحث پیش گفته، بقای مالکیت امام بر اراضی موات حتی پس از احیا و ثبوت حق اولویت برای احیاکننده است. براین اساس احیاکننده علاوه بر ادای حقوق الهی، پرداخت خراج زمین به امام را نیز در صورت امکان بر عهده دارد و اگر احیاکننده از پرداخت آن استنکاف نماید، امام می تواند زمین را به دیگری واگذار کند.

شرطیت استیذان خاص از امام برای احیا

پس از تبیین سببیت احیا برای تخصیص زمین موات، نکته مهم دیگر در این بحث، شرطیت اذن امام برای احیا است. برای اجتناب از خلط میان این بحث با مباحث پیشین که ارتباط نزدیکی میان آن ها برقرار است، باید توجه داشت که فارغ از نوع اختصاص ایجاد شده با احیا، بحث در نکته حاضر بر مشروط بودن جواز اقدام به احیا و نیز تحقق نفس اختصاص به سبب احیا بر استیذان خاص از امام، تمرکز یافته است.

چنان که پیش تر اشاره شد کلمات فقها در این مسئله دارای ابهاماتی است؛ اما می توان در یک جمع بندی این کلمات را در سه گروه تقسیم کرد: نخست کلماتی که به صورت مطلق، ظهور در اشتراط اذن امام دارد؛ اما تصریحی به حکم احیا در فرض عدم امکان اذن از امام ندارد. ظاهر کلام فقهایی چون شیخ در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۶) و موضعی از مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۷۰)، ابن حمزه در الوسیله (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۱۳۵)، ابن زهره در غنیه (حلبی، ۱۴۱۷، ص ۲۹۳) و محقق در شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۶) اشتراط اذن امام برای مملک بودن احیاء به صورت مطلق است و برخی چون شیخ در خلاف (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۵۲۶) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۷۰) مدعی اجماع فقها بر این اشتراط شده اند.

دومین دسته نیز کلامی از فقهاست که اشتراط اذن امام در احیاء را تنها در صورت ظهور امام و دسترسی به ایشان پذیرفته است و در فرض غیبت و عدم دسترسی به امام، احیا بدون اذن ایشان را نیز سبب ایجاد حق اولویت یا ملکیت برای احیاکننده دانسته اند. بیان شیخ در استبصار (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۱۴۴)، محقق در بحث از احکام اراضی شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۹۳)، علامه در ارشاد (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۱،

ص ۳۴۸)، شهید اول در لمعه (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۲۲۷) و شهید ثانی در روضه (شهید ثانی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۳۵) و مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۳۹۲) و محقق کرکی در جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۱۰) را می توان از این گروه دانست؛ چراکه ایشان در عصر غیبت، احیا را سبب نوعی اختصاص برای احیاکننده دانسته؛ اما آن را در عصر ظهور امام، منوط به اذن ایشان دانسته اند.

سومین دسته نیز کلماتی از فقهاست که ظاهر آن حصول اختصاص به سبب احیای بدون استیذان خاص از امام حتی در حضور امام است. اطلاق تعبیر برخی متقدمین چون شیخ در استبصار (طوسی، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۱۰۸) و موضعی دیگر از مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵ و ج ۲، ص ۲۹) و نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۲۰) و ابن برّاج در المهذب (ابن برّاج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۳۲) و ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۷۸) و نیز کلام علامه در تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۷۱) و تذکره (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ۹، ص ۱۸۶) در همین گروه جای دارد. چنان که شیخ در نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۲۰) در مقام بیان احکام اقسام زمین، علاوه بر آن که مالکیت اراضی موات را برای امام دانسته، احیای موات را بدون تقیید آن به اذن از امام، سبب تحقق اولویت برای احیاکننده ذکر می کند. در صورت پرداخت خراج متعارف زمین از سوی احیاکننده، امکان اخذ زمین از او و تحویل به دیگری نیست و تنها در صورت رها کردن عمارت زمین یا آباداشتن از پرداخت حق امام، اخذ زمین از سوی امام حاضر و تحویل آن به دیگری ممکن است: «و من أحیا أرضاً میتاً کان أملك بالتصرّف فیها من غیره...، وجب علی من أحیایها أن یؤدّی إلی الإمام طسّقها، و لا یجوز للإمام انتزاعها من یدیه إلی غیره، إلّا أن لا یقوم بعمارتها کما یقوم غیره أو لا یقبل علیها ما یقبله الغیر». ایشان در دیگر نوشته ها و در بحث اراضی همین کتاب (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۱۹۶) نیز بر این مضمون تأکید نموده است: «فإن هذه الأرضین کلّهما للإمام خاصّة... و کان له أن یقبّلها بما یراه من النّصف أو الثّلت أو الرّبع... إلّا الأرضین التّی أحییّت بعد مواتها، فإن الذّی أحیایها أولى بالتّصرّف فیها ما دام یقبلها بما یقبلها غیره. فإنّ أبی ذلک، کان للإمام أیضاً نزعهما من یدیه و تقبیلها لمن یراه.»

در جمع‌بندی کلمات متفاوت فقها در این مسئله نیز وجوهی برای رفع بعضی از اختلافات میان ظاهر این تعابیر قابل طرح است. چنان‌که مطابق بیان محقق اصفهانی در حاشیه‌اش (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۷) کلمات مطلق دالّ بر ضرورت وجود اذن، منافاتی با اعتقاد به صدور خارجی اذن عام از ائمه علیهم‌السلام بر احیای موات ندارد، لذا برخی فقها چون صاحب جواهر در مواضع مختلفی از یک کتاب هر دو اعتقاد را بیان نموده‌اند که وجه آن در بررسی ادله خواهد آمد. براین اساس اختلاف کلمات این گروه قابل توجیه خواهد بود. اما نکته مهم در این بحث بر اساس تتبع صورت گرفته، چنان‌که از کلام شهید در قواعد (شهیداول، بی تا، ج ۱، ص ۲۱۵) نیز برمی‌آید، عدم تحقق اجماعی تبعی در مسئله و ضرورت رجوع به مدارک آن و بررسی مقتضای ادله مطرح شده است.

مفاد روایات معتبر در انفال، مالکیت اعتباری امام علیه‌السلام بر اراضی موات است که در بحث سابق به‌طور مفصل بیان شد. از آثار این ملکیت، چنان‌که اقتضای سلطه هر مالکی بر مال خود است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۶۰)، عدم جواز تصرف و احیای زمین موات بدون اذن امام و عدم خروج از سلطه امام بدون اجازه اوست که به معنای اعطای اختیار تخصیص این اراضی به امام است.

اما از سوی دیگر در این مسئله، مفاد روایات متعدد و معتبر قاعده احیا مطرح است. چنان‌که گذشت مدلول مطابقی عموم این روایات استحقاق احیاکننده نسبت به زمین موات احیاشده است؛ اما مضاف بر آن، چنان‌که از کلام بسیاری از فقها چون صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۷۱ و ۱۸۵) برداشت می‌شود، این روایات عرفاً بر جواز احیای زمین موات از سوی افراد نیز دلالت دارد. بر اساس ظاهر روایات مزبور، این جواز اقدام به احیا و نیز استحقاق فرد ناشی از احیا مطلق بوده، مشروط به کسب اذن از امام نیست. نزد عرف روشن است که پس از شنیدن چنین کلام عمومی از سوی هر مالکی، نیازی به کسب اذن خاص از او نخواهد بود و همین کلام تجویزی عمومی محسوب می‌شود. چنان‌که حضرت امام به‌خوبی در کتاب البیع (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۳۶) اشاره فرموده‌اند اطلاق عرفی این روایات در عدم اشتراط امر دیگری غیر از نفس احیاء در

استحقاق محیی، جای هیچ مناقشه، مگر در اذهان مشوب به مناقشات علمی ندارد: «و الإنصاف: أن الإطلاق فيها في غاية القوة، و لاسيما مع مناسبات مغروسة في الأذهان، و لا ينقدح من هذا الكلام في الأذهان الخالية عن المناقشات العلمية احتمال دخالة شيء آخر في الاستحقاق أو التملك...».

اما پیرامون ماهیت تجویز احیاء به دست آمده از این روایات، چنان که در کلام شهید اول در قواعد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۲۱۵) و محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۷) نیز اشاره شده، دو احتمال قابل طرح است. این تجویز ممکن است مطابق استظهار برخی فقها چون صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۷۱ و ۱۸۲) از روایات احیاء، به عنوان اعطای اذن پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام از جایگاه ولایت و امامتشان ابراز شده باشد و هم چنان که محتمل است بیان حکم شرعی خاص الهی در این مسئله بوده و نظیر تجویز تصرف در لقطه یا حق مارّه بدون نیاز به استیذان از مالک باشد. در هر صورت، تجویز مطلق احیای موات که مستفاد از روایات قاعده احیاء است تنافی با مقتضای روایات انغال و مالکیت امام مبنی بر عدم جواز تصرف بدون اذن مالک ندارد چرا که یا به عنوان اذن مالکانه وارد بر ادله عدم جواز تصرف در مال غیر بدون طیب نفس اوست و یا به عنوان بیان حکم شرعی خاص در این اموال، مخصص عمومات عدم جواز تصرف در مال دیگری بدون احراز رضایت اوست و این بیان، تنافی احساس شده میان کلمات بزرگانی چون شیخ طوسی و صاحب جواهر را نیز مرتفع می سازد. روشن است که ظاهر روایات مزبور حتی اگر در مقام اعطای اذن باشد، استمرار این تجویز احیاء در همه عصور و عدم محدودیت آن به عصر نبوی است. استناد ائمه متاخر در طول زمان به این کلام شریف نبوی نیز شاهی بر این استظهار است.

برخلاف گمان برخی، عدم اشتراط احیاء به استیذان خاص از امام سبب لغویت جعل شرعی مالکیت امام بر این اراضی نمی شود؛ چون همان طور که از مباحث پیشین و آینده برمی آید این مالکیت، آثار مهم دیگری چون وجوب اعطای خراج زمین به امام از سوی محیی، امکان اخذ زمین از احیاکننده و سپردن آن به دیگری از سوی امام در برخی شرایط

و اعمال مدیریت بر این زمین‌ها و نیز تعیین تکلیف خاص برای این اراضی در عصر ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) دارد که در روایات به آن اشاره شده است. به علاوه، تعبیر برخی از این روایات به صورت ویژه، در ناحیه مدلول مطابقی‌اش بر تجویز مطلق احیا و بهره‌برداری از این زمین‌ها دلالت دارد که ظهور روشن‌تری از این تجویز ارائه داده است، هر چند این تجویز را به پیش از عصر ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) مقید نموده است. چنان‌که صحیح‌ه ابوخالد کابلی که پیش‌تر ذکر شد، پس از بیان مالکیت امام بر اراضی، جواز تصرفات و اکل محصولات زمین را بر احیای زمین و استمرار آن مترتب کرده است و به استمرار این تجویز تا عصر ظهور تصریح دارد. همچنین در صحیح‌ه نخست عمر بن یزید پس از بیان مالکیت امام بر اراضی، به تحلیل تصرف در این اراضی برای شیعیان تا عصر مزبور تصریح دارد: «وَكُلُّ مَا فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا...». به علاوه ترک استفصال امام در پاسخ به سؤال مطرح در سؤال صحیح‌ه دوم عمر بن یزید و بیان مطلق ایشان در تحقق اختصاص احیاکننده با نفس احیا زمین پیش از ظهور حضرت حجت چنین ظهوری دارد.

در برداشت از مجموع این روایات است که شیخ نجفی در جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۱۶، ص ۱۴۱) تجویز اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به احیای اراضی موات برای شیعیان در عصر غیبت و عدم بسط ید امام را امری قطعی و مستفاد از روایات کثیر و نزدیک به تواتر می‌داند و با تبیین صورت گرفته از روایات روشن شد که این تجویز از عصر نبوی تا زمان ظهور حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه) برقرار بوده و حجتی برای تقیید تجویز احیا به زمان عدم بسط ید ایشان وجود ندارد. البته چنان‌که در بحث از چارچوب فقهی مستفاد از این ادله خواهد آمد، این تجویز منافاتی با وظیفه حاکمیت در نظارت عملی بر احیا جهت انجام تکالیف مرتبط و تأمین دیگر مصالح اجتماعی مهم چون نظم و عدالت ندارد.

حدود حق اختصاص در اراضی احیاشده

مسئله مهم دیگر در احکام احیای موات، حدود اختصاص ایجاد شده برای اشخاص در اثر احیای زمین است. در این بحث فارغ از نوع اختصاص ایجاد شده، استمرار

بی قید و شرط آن و یا محدودیت و مشروط بودن دوام آن بررسی می شود. باید توجه داشت که این بحث پیرامون زمینی است که در اصل از موات و انفال بوده و به سبب احیا به شخصی معین اختصاص یافته است، هر چند زمین احیا شده در قالب عقود از سوی احیاکننده به دیگران واگذار یا از طرقي چون ارث به ایشان منتقل شده باشد. همچنین صورت اعراض احیاکننده اول از اختصاص زمین به خود که چون اعراض در دیگر اموال، سبب زوال اختصاص یا لااقل جواز تملک زمین از سوی دیگران می گردد، خارج از این بحث است. شکی نیست که مادامی که شخص به عمران زمین ادامه دهد و وظایف خویش را ایفا نماید؛ اختصاص و اولویت او استمرار خواهد داشت؛ اما در برخی صور امکان زوال این اختصاص مطرح است.

در فرض رهاکردن زمین و موات شدن مجدد آن، در بقای اولویت شخص و جواز احیای زمین از سوی دیگری دیدگاه های متفاوتی میان فقها مطرح شده است. با تتبع در کلام فقها اقوالی در مسئله به دست می آید که می توان آن را در پنج دیدگاه تجمیع نمود. دیدگاه نخست بقای اختصاص فرد به صورت مطلق حتی پس از موات شدن زمین و عدم جواز احیای آن از سوی دیگران است. این قول مستفاد از ظاهر کلام شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۶۹)، ابن برآج در المهدب (ابن برآج، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۲۸) و تصریح ابن ادریس در سرائر (حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۴۸۰) و محقق کرکی در جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۴۰۵) است. مرحوم امام نیز در تحریر الوسیله (خمینی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۱۹۷) به این قول متمایل است.

در مقابل دیدگاه نخست، برخی فقها زوال اختصاص به صورت مطلق و بازگشت زمین موات شده به حالت سابق بر احیا را پذیرفته اند. ظاهر کلام حلی در الکافی (حلی، ۱۴۰۳، ص ۱۷۰) و صاحب مدارک (عاملی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۴۱۵) و سبزواری در کفایه (سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۵۴۸) و محقق نراقی در مستند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۱۵۴) اختیار همین قول است. برخی چون محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب

(اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷) و سید خویی در مصباح (خویی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۴۶) نیز زوال اختصاص را در صورت ترک زمین از سوی احیاکننده پذیرفته‌اند.

دیدگاه سوم بقای اختصاص شخص پس از موات شدن زمین همراه با تجویز احیای از سوی دیگری است. مطابق این دیدگاه برای احیای موات بالعرض نیاز به استیذان از صاحب اختصاص نیست، اما به سبب اختصاص نخستین زمین به او، احیاکننده جدید باید حق او از زمین را پس از بهره‌برداری از آن بپردازد. شیخ در نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۴۲۰) همین دیدگاه را بیان کرده است: «و من أحیا أرضاً ميتاً كان أملك بالتصرف فيها من غيره. فإن كانت الأرض لها مالك معروف كان عليه أن يعطي صاحب الأرض طسق الأرض و ليس للمالك انتزاعها من يده مادام هو راغباً فيها. و إن لم يكن لها مالك، و كانت للإمام، وجب على من أحياها أن يؤدى إلى الإمام طسقتها، و لا يجوز للإمام انتزاعها من يده إلى غيره...».

ظاهر محقق در شرایع در بحث اراضی (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۹۴) نیز همین دیدگاه است: «و كل أرض موات سبق إليها سابق فأحياها كان أحق بها و إن كان لها مالك معروف فعليه طسقتها.» علامه در کتب متعددی چون ارشاد (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۴۸) و تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۷۴) و قواعد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۹۴) نیز همین بیان را دارد. شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۴۰۱) این قول را به اکثر قائلین به بقای ملک مالک سابق نسبت داده است. ابن طی (ابن طی، ۱۴۱۰، ص ۳۲۸) نیز همین‌گونه فتوا داده و شیخ نجفی در جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۸۵) نیز مقتضای نصوص در بحث اراضی را همین قول دانسته است. شهید اول نیز در لمعه (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۲۲۷) همین دیدگاه را برگزیده و در دروس (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۷) نیز در بیانی نزدیک به این دیدگاه، با وجود حکم به بقای ملکیت در موات بالعرض و لزوم استیذان دیگران از او برای بهره‌برداری، در صورت تعطیل نگه‌داشتن زمین و امتناع مالک از انتفاع شخصی یا اعطای اذن به دیگران، احیای زمین مزبور برای دیگران را با اذن حاکم و حتی بدون اذن حاکم در صورت عدم دسترسی به او، جایز دانسته است که در این صورت مالک تنها مستحق طسق زمین خواهد بود.

چهارمین قول در مسئله، تفصیل میان احیای موات در عصر حضور امام و عصر غیبت است. این دیدگاه از سوی برخی فقها چون محقق در شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۶) بر اساس تفصیل ایشان پیرامون نوع متفاوت اختصاص ایجاد شده بر اثر احیا در عصر حضور امام و عصر غیبت مطرح شده است. مطابق دیدگاه ایشان در عصر حضور امام برای احیا و تصرف در موات نیاز به اذن از امام وجود دارد و در صورت اقدام به احیا بر اساس اذن، احیاکننده، مالک ارض احیا شده خواهد بود. در چنین صورتی ایشان مالکیت فرد را حتی پس از موات شدن زمین، باقی می‌دانند و بدون اذن او فردی حق تصرف در این موات بالعرض را ندارد. اما اگر شخص در عصر غیبت با ممتنع شدن استیذان از امام، خود اقدام به احیا نماید، تنها حق اولویتی نسبت به دیگران داشته، مالک زمین نخواهد بود. در این صورت، این اولویت ناشی از احیا برای او مادامی باقی است که احیا نیز استمرار داشته باشد و با موات شدن زمین دیگر اولویتی برای او ثابت نیست. آخرین قول در مسئله نیز از سوی برخی فقها چون علامه در تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۱) و شهید ثانی در روضه (شهید ثانی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۳۹) و مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۴۰۰) و محدث بحرانی در حدائق (بحرانی، ۱۴۰۵، ج ۱۸، ص ۳۱۶) مطرح شده است. دیدگاه ایشان نیز تفصیل بر اساس سبب اختصاص زمین به فرد است. اگر سبب اختصاص ارض به شخص احیای زمین از سوی او باشد، با انتفای احیا و موات شدن زمین اختصاص او نیز منفی است؛ اما اگر اختصاص ارض پس از احیای آن از سوی احیاکننده از طریق اسبابی چون بیع، هبه یا ارث به او انتقال یافته است، اختصاص منتقل شده با موات شدن زمین زائل نشده، همچنان برای شخص ثابت است. بر اساس تتبع حاضر، ثبوت اجماع در مسئله که منشأ آن نقل ادعای شخصی مجهول در تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۱) بوده، صحیح نیست. چنان‌که مستفاد از کلام بسیاری از فقها، اختلاف قابل‌اعتنایی میان ایشان در مسئله است؛ لذا باید به بررسی دیگر ادله مطرح در مسئله و تطابق آن با هر یک از دیدگاه‌های مزبور پردازیم.

هر چند مقتضای استصحاب، بقای اختصاص احیاکننده نخست و در نتیجه عدم جواز تصرف در زمین بدون اذن اوست، اما روایاتی در بحث حاضر، دلالت بر زوال اختصاص احیاکننده پس از موات شدن و جواز احیای موات بالعرض از سوی دیگران دارد. از جمله روایات مورد استناد برخی چون علامه در تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۱)، شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱۲، ص ۳۹۹)، محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷) و سید خویی در مصباح (خویی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۴۶) صحیحه ابوخلد کابلی است که پیش تر ذکر شد. در فرازی از این صحیحه پس از ذکر جواز احیا از سوی احیاکننده اولیه ارض موات و بیان احکام آن از جمله لزوم استمرار در عمارت زمین، در صورت رهاکردن زمین و احیای آن از سوی شخصی دیگر، احیاکننده موات بالعرض احق به زمین دانسته شده و همان احکام سابق بر او جاری و جایگزین احیاکننده نخست شده است: «... فَإِنْ تَرَكَهَا أَوْ أُخْرِبَهَا وَ أَخَذَهَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِهِ، فَعَمَرَهَا وَ أَحْيَاهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا مِنَ الَّذِي تَرَكَهَا، يُؤَدِّي خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ لَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ...» ظاهر این روایت زوال حق اختصاص احیاکننده اول است که بر خلاف امر امام عليه السلام، عمران زمین را ادامه نداده و آن را رها نموده است. همان حقوق بیان شده برای او در فراز سابق، به احیاکننده جدید نسبت داده شده است، خراج زمین نیز به امام پرداخت می شود و هیچ بهره ای از زمین برای او ثابت نیست. جواز احیای موات بالعرض و تحقق اولویت برای احیاکننده جدید نیز از این روایت استفاده می شود.

همچنین باید توجه داشت؛ چنان که محقق نراقی در مستند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۱۵۵) به خوبی متذکر شده است، ترک کردن و خراب نمودن زمین لزوماً به معنای اعراض از آن نیست، هر چند اعراض نیز عادتاً منجر به تخریب آبادانی زمین می گردد. براین اساس اطلاق روایت شامل تمامی اراضی عامره ای است که بر اثر ترک و رهاکردن عامر، تخریب و تبدیل به موات شده است و تنها زمین هایی که بر اثر موانعی به صورت

موقت تخریب شده و عامر در صدد تحصیل شرایط و عمران مجدد آن است، از شمول موضوع این طائفه از اخبار خارج است.

دیگر روایت دال بر زوال اختصاص احیاکننده سابق نسبت به موات بالعرض و جواز احیای آن، صحیحہ معاویہ بن وهب است که کلینی در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۷۹) نقل کرده است: «... اُیْمَا رَجُلٌ أَتَى خَرِبَةً بَائِرَةً فَاسْتَخْرَجَهَا وَكَرَى أَنْهَارَهَا وَعَمَرَهَا، فَإِنْ عَلَيْهِ فِيهَا الصَّدَقَةُ، فَإِنْ كَانَتْ أَرْضٌ لِرَجُلٍ قَبْلَهُ فَغَابَ عَنْهَا وَتَرَكَهَا فَأَخْرَبَهَا ثُمَّ جَاءَ بَعْدُ يَطْلُبُهَا، فَإِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ وَلِمَنْ عَمَرَهَا.» در جمله شرطیه ذیل روایت جزا حذف، و تعلیل جایگزین آن شده است. با توجه به مفاد شرط که فرض رهاکردن و خراب شدن زمین از سوی مالک سابق و مطالبه آن پس از احیا از سوی دیگری را مطرح کرده است، و تعلیل ذکر شده در مقام جزا که کبرای اختصاص زمین به احیاکننده آن است، روشن است که جزای محذوف متفاهم، عدم امکان مطالبه زمین از سوی مالک سابق و زوال حق او پس از رهاکردن و موات شدن زمین و احیای از سوی دیگری بوده است.

صحیحہ دوم عمر بن یزید نیز مشابه روایات پیشین به زوال اختصاص ارض از مالک سابق پس از ترک آن و موات شدن زمین اشاره دارد و احیای موات بالعرض را سبب ایجاد اختصاص برای احیاکننده می داند: «قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ أَرْضًا مَوَاتًا تَرَكَهَا أَهْلُهَا فَعَمَرَهَا وَ أَكْرَى أَنْهَارَهَا وَ بَنَى فِيهَا بُيُوتًا وَ غَرَسَ فِيهَا نَخْلًا وَ شَجَرًا، قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ لَهُ وَ عَلَيْهِ طَسَقُهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْإِمَامِ...». نکته دیگر قابل استفاده از این روایت، استناد امام صادق عليه السلام در مقام پاسخ از سؤال راوی پیرامون احیای موات بالعرض، به کلام امیرالمومنین عليه السلام در بیان مطلق قاعده احیا است. این استناد، شمول اخبار قاعده نسبت به احیای موات بالعرض را افاده می کند که موید استظهار برخی فقها چون شهید ثانی در روضه (شهید ثانی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۳۸) از عمومات مزبور و ادعای شمول آن نسبت به احیای موات بالعرض است.

اما در مقابل این روایات، شیخ در تهذیب (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۱۴۸) صحیحہ سلیمان بن خالد را نقل کرده که برخی فقہا چون محقق کرکی در رسالہ اش (محقق کرکی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۰۳) برای بقای اختصاص مالک نخست در موات بالعرض، بدان استناد نموده اند: «... عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي الْأَرْضَ الْخَرِبَةَ فَيَسْتَخْرِجُهَا وَيَجْرِي أَنْهَارَهَا وَيَعْمُرُهَا وَيَزْرَعُهَا مَا ذَا عَلَيْهِ قَالَ عَلَيْهِ الصَّدَقَةُ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ يَعْرِفُ صَاحِبَهَا قَالَ فَلْيُؤَدِّ إِلَيْهِ حَقَّهُ». تقریب استدلال به این صحیحہ چنین است که امام علیه السلام در این روایت اختصاص زمین به صاحب آن را حتی پس از خرابی اش ثابت می داند و براین اساس، امر به ادای حق او فرموده است. این حق ثابت برای او می تواند سهمی از زراعت یا اجرت بهره برداری از زمین و مانند آن باشد و چنان که علامه مجلسی در ملاذ الاخیار (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۱، ص ۲۴۲) اشاره فرموده، حمل آن بر اصل زمین بعید و خلاف ظاهر تعبیر مزبور است. اما چنان که محقق اصفهانی نیز در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷) بیان کرده است، راوی مطابق ظاهر این روایت، جواز احیای زمین موات بالعرض را بدون اذن از صاحب آن مفروض دانسته، تنها از تکلیف مالی خود پس از احیای زمین پرسش می کند و ظاهراً امام علیه السلام نیز این تلقی را تقریر نموده و تنها بر ادای حق صاحب زمین پس از احیای آن تأکید می کند. براین اساس تعارض صحیحہ سلیمان با روایات معتبر و متعدد پیشین تنها در ثبوت حقی برای مالک یا ذی حق ابتدایی موات بالعرض است نه در حکم جواز احیای موات بالعرض بدون استیذان از صاحب آن.

به علاوه، مطابق بیان محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب (اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۳۷) و شهید صدر در اقتصادنا (صدر، ۱۴۱۷، ص ۴۵۳)، جمع عرفی موضوعی میان این روایات مقتضی تقیید اطلاق صحیحہ سلیمان به صحاح سابق است. موضوع صحیحہ سلیمان، مطلق موات بالعرض و ارض خربه است؛ اما موضوع صحیحہ معاویه و ابو خالد و عمر بن یزید، ارض مواتی است که خرابی آن مستند به صاحب آن بر اثر رها کردن و ترک زمین باشد. براین اساس در صورت موات شدن زمین در پی رهایی و ترک آن از سوی احیاکننده یا شخصی که زمین به او منتقل شده، صاحب پیشین چنین موات بالعرض هیچ

حقی در آن ندارد، اما موات بالعرضی که خرابی آن در نتیجه مشکلات سماوی چون خشکسالی یا موانع خارج از اختیار شخص چون جنگ، ناامنی، عدم دسترسی به ابزار و منابع لازم و مانند آن باشد، اختصاص ناشی از احیای نخستین آن پابرجاست و هر چند احیای آن برای دیگران جایز است، اما حق ایشان نیز بر ذمه بهره‌بردار ثابت بوده، علاوه بر ادای حقوق الهی چون زکات، باید سهم یا اجرت ایشان نیز ادا شود. با این تبیین روشن است که دیگر جمع‌های اشاره شده در اقوال فقها، بر اساس روایات مطرح در مسئله، وجهی پذیرفته ندارد.

ترسیم چارچوب مدیریت بهره‌برداری از اراضی موات

بر اساس احکام فقہی مطرح شده و برخی تکالیف حاکمیتی که در ادامه به آن اشاره می‌شود؛ چارچوبی فقہی برای بهره‌برداری از اراضی موات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اولیه تولید ثروت در جامعه تصویر می‌شود. این چارچوب عملی، متناسب با مبانی و اهداف نظام اقتصادی اسلام بوده، نمونه‌ای از رهیافت متفاوت اسلام با مکاتب متعارض در سیاست‌های اقتصادی را به‌خوبی ترسیم می‌نماید.

در ابتدا در تصویری اجمالی می‌توان گفت، با تأمل صورت گرفته در این بحث و متناسب با اهداف نظام اقتصادی اسلام، دو محور اصلی در چارچوب شرعی تعیین شده برای احیای موات به چشم می‌آید. نخستین محور مطلوبیت احیا و عمران اراضی موات و تحقق تولید بر پایه این منابع خدادادی و نیز تدبیر برای ممانعت از تعطیلی و رهاشدگی این زمینه است. به‌صورت کلی شواهد بسیاری از آیات و روایات بر مطلوبیت عمران و احیای ارض دلالت دارد؛ «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» (هود/۶۱) روایت نقل شده از تفسیر نعمانی (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۹، ص ۳۵) نیز موید چنین برداشتی از آیه مذکور است: «وَأَمَّا وَجْهُ الْعِمَارَةِ فَقَوْلُهُ تَعَالَى: «هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا»، فَأَعْلَمْنَا سُبْحَانَهُ أَنَّهُ قَدْ أَمَرَهُم بِالْعِمَارَةِ لِيَكُونَ ذَلِكَ سَبَباً لِمُعَاشِهِمْ بِمَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْحَبِّ وَالثَّمَرَاتِ وَمَا شَاكَلَ ذَلِكَ مِمَّا جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَايِشَ لِلْخَلْقِ...». در این روایت تعبیر «استعمرکم فیها» در آیه شریفه به امر و طلب عمران ارض تفسیر شده است.

از ظاهر کلام بسیاری از فقها چون علامه در تذکره (علامه حلّی، بی تا، ص ۴۰۲) و منتهی (علامه حلّی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۲۶)، محقق در شرایع (محقق حلّی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۹)، شهید در دروس (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۶)، محقق کرکی در جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۸۴)، سید عاملی در مفتاح (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۹، ص ۱۴۷)، سید طباطبایی در ریاض (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱۴، ص ۱۱۳)، محقق نراقی در مستند (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۱۵۹) و شیخ نجفی در جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳۸، ص ۵۹) ممنوعیت تعطیل انتفاع از ارض استفاده می‌شود. در این خصوص، علامه در تذکره (علامه حلّی، بی تا، ص ۴۰۲) به نهی نبوی از تعطیل نیز استناد کرده است. چنان‌که به تفصیل تبیین خواهد شد. در احکام بهره‌برداری از ارض نیز عمران مستمر و خروج ارض از تعطیل، محوریت دارد.

محور دیگر نیز پی‌ریزی بهره‌برداری عادلانه عموم مردم از این اراضی است، به گونه‌ای که انگیزش مناسب برای عموم مردم جهت اقدام به احیای زمین‌ها محقق شده و علی‌رغم آن، عدالت در فرصت بهره‌برداری از زمین‌ها و در بهره‌مندی از ثمرات این نعمات الهی برای عموم مردم در جامعه اسلامی تأمین شود. در این جهت، از احتکار دولتی یا خصوصی این منابع با فرصت‌طلبی نابجای برخی فعالین نیز در ساختار مزبور پیشگیری می‌شود.

در چارچوب شرعی مزبور، در کنار نقش عموم مردم، نقش برجسته‌ای نیز برای حاکمیت اسلامی در پیشبرد اهداف مذکور تعیین شده است که غفلت نظری یا سستی عملی در پیگیری آن، بدون تردید جامعه را از نتیجه مطلوب سیاست‌های مورد نظر دور می‌کند. از مجموع داده‌های شرعی، ویژگی‌هایی برای مدیریت حاکمیت اسلامی در این مقوله ترسیم می‌گردد که در نگاهی کلی و به اختصار می‌توان آن را مدیریتی مشرف، پویا، هدایت‌گر، تصدی‌گرایز، مردمی، عدالت‌گرا و تولیدمحور در بهره‌برداری از اراضی موات توصیف کرد. تمهید این روند از طریق تعریف نهادهای اجتماعی متناسب و اعتبار تکالیف هدفمند برای حاکمیت و مردم صورت گرفته و باین‌وجود از سوق دادن دولت به بهره‌برداری مباشر از اراضی نیز که در شرایط معمول موجب ناکارآمدی، افزایش هزینه

تولید و تضعیف فعالین اقتصادی مردمی است، اجتناب شده است. در ادامه به تبیین تفصیلی تر این ساختار برپایه احکام اشاره شده، خواهیم پرداخت.

از جمله تعاریف نهادی سازمان دهنده این چارچوب فقہی، مالکیت مستمر حاکمیت اسلامی بر رقبه ارض است که پیش از این با استفاده از روایات متعددی چون صحیحہ ابو خالد کابلی تبیین شد. براین اساس شخص احیا کننده تنها اولویت بهره برداری داشته و ملکیت دولت بر رقبه اراضی باقی است و با این امر زمینه نظارت مستمر دولت در بهره برداری از اراضی مزبور در نگاه اجتماعی بهتر فراهم می گردد. همچنین از آثار این مالکیت در روایات، اخذ خراج حاکمیت از ارض احیا شده است که سبب وابستگی درآمدی دولت به احیای اراضی موات می گردد. وابستگی درآمدی دولت از سویی تثبیت کننده مالکیت حکومت بر این زمین ها در طول زمان بوده و از سوی دیگر سبب تلاش مستمر و افزون تر حاکمیت در زمینه سازی برای آبادانی اراضی قابل احیا خواهد بود. همچنین اعتبار حق خراج برای حاکمیت در این چارچوب شرعی، ابزار تنظیم گری بسیار مناسبی در اختیار دولت قرار داده است تا بتواند با تعیین مناسب نرخ خراج، جهت تحقق اهداف خود از جمله تشویق به بهره وری و افزایش مورد توقع تولید اقدام کند.

نکته نهادی مهم دیگر که در احکام فقہی احیا تبیین شد، عدم اشتراط اذن خاص از حاکمیت برای احیاست. علی رغم حفظ مالکیت دولت بر اراضی، چنان که پیش تر تبیین شد، شرط جواز احیا برای عموم مردم کسب اذن از حاکمیت نیست، چرا که اذنی مستمر بر احیای موات از جانب اهل بیت علیهم السلام به عموم مؤمنین اعطا شده و حاکمیت مجاز نیست که مانع احیای اراضی شود و خود به انحصارگر زمین تبدیل شود. در این نگاه اختیار تخصیص زمین و تشخیص مصلحت متعلق آن به حکومت اعطا نشده است؛ هر چند به یقین حکومت اسلامی می بایست در چارچوب دیگر تکالیف و مصالح اهم اجتماع و بر پایه اختیارات حکومتی، حدود و ضوابطی برای احیای اراضی تعیین نموده و با طراحی ساختار اجرایی مناسب بر روند تصرف در اراضی جهت حفظ پایدار منابع، استمرار و کیفیت عمران در آن و مراعات عدالت و نظم اجتماعی نظارت نماید. طبعاً این ضوابط

نظارتی و حداقلی بوده، تنها محدود به تأمین مصالح مهم اجتماعی دیگر و متناسب با اقتضائات زمانی و مکانی تعریف می‌شود.

اعتبار دادن به احیا و عمران به‌عنوان سبب مشروع اختصاص زمین به اشخاص همراه با سلب اعتبار از صرف سلطه و محصور ساختن اراضی برای اختصاص زمین، تدبیر نهادی دیگری در فقه اسلامی است. این تدبیر مانعی برای ایجاد انحصار و احتکار در اراضی و تمهیدی برای متوازن‌تر شدن توزیع منابع اولیه میان عموم فعالین اقتصادی جامعه به‌عنوان یکی از اهداف اقتصادی دولت اسلامی است. چنان‌که در بسیاری از کتب فقهی چون مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۷۳)، شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۲۱۹) و جامع المقاصد (کرکی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۸۴) بیان شده، فقها تحجیر را نیز به‌عنوان مقدمه احیای زمین، تنها سبب اولویت شخص برای احیا دانسته و در صورت امتناع شخص از احیا، حاکم را موظف به رفع ید او از زمین دانسته‌اند.

از این زاویه یکی از جهات اساسی مرزبندی میان چارچوب اقتصاد اسلامی با نظام اقتصاد سرمایه‌داری در تخصیص منابع اولیه که نتیجه اختلافات مبنایی این دو نظام است، برجسته می‌گردد چرا که علاوه بر حفظ مالکیت حکومت بر ارض که به دولت اسلامی امکان اجتماعی بهتری برای نظارت و اعمال سیاست‌های مالی، درآمدی، طرف عرضه و توزیعی متناسب برای جامعه می‌دهد، تنها عمل نافع اقتصادی را سبب اختصاص اراضی به اشخاص قرارداده و برخلاف دیدگاه فردگرایانه و سرمایه‌محور، صرف قدرت و سلطه فردی را سبب ملکیت برای اشخاص ندانسته است.

از سوی دیگر، این تدبیر عاملی انگیزشی نیز برای تلاش مضاعف آحاد افراد جامعه جهت گسترش عمران و بهره‌برداری مناسب از منابع ودیعه نهاده شده در ارض به‌عنوان هدفی دیگر در اقتصاد اسلامی است. این نکته هم نقطه افتراق مهمی میان اقتصاد اسلامی و نظامات اقتصادی سوسیالیستی است که با فقدان این عنصر مهم انگیزشی، همواره جهت مدیریت عمران و بهره‌برداری کارآمد از منابع با چالش‌های جدی مواجه بوده‌اند. همین چالش‌های غیرقابل‌انکار در این روزگار سبب عدول عملی نظام‌های سرمایه‌داری و

سوسیالیستی از برخی از مبانی خود و ترمیم بخشی از سیاست‌هایشان شده است، هر چند این چالش‌ها ریشه در مبانی و اصول متناقض و غلط این نظام‌ها داشته، با تسکین‌های جزئی و موقتی درمان نخواهد شد. (ر.ک: حسین نمازی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۵ و ۲۵۳)

از دیگر نکات نهادی مهم و مؤثر برای تحقق اهداف مدنظر، محدودسازی اختصاص ایجاد شده برای افراد به دوام احیا و عدم امتناع از عمران زمین و مطلق نبودن اختصاص فردی است که روایاتی چون صحیحہ معاویہ بن وهب و ابو خالد کابلی به‌روشنی بر آن دلالت داشت. این حکم ضمن برانگیختن افراد جهت استمرار آبادانی و مولد نگه‌داشتن زمین تحت تصرف خود پس از توزیع اولیه، زمینه بازتوزیعی در جهت استمرار دسترسی فعالین واقعی اقتصادی به زمین به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تولید را ایجاد کرده، روزه دیگری برای شکل‌گیری انحصار و احتکار در اراضی را نیز در طول زمان مسدود می‌سازد. براین‌اساس افراد مجازند در صورت خرابی زمین و امتناع احیاکننده سابق یا کسی که زمین احیا شده به او منتقل شده از استمرار احیا، بدون نیاز به استیذان، اقدام به احیای زمین نموده، نسبت به آن احق باشند. قابل توجه است که فقها در منابع فقهی چون روضه (شهید ثانی، ۱۴۰۱، ج ۷، ص ۱۳۹) و دروس (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۷) حتی در اراضی دارای مالک فردی مثل اراضی طوع نیز در صورت امتناع مالک از عمران، اقدام دیگری به احیا را مجاز و احیاکننده را احق به تصرف در زمین دانسته، تنها ادای طسق به مالک را بر ذمه او دانسته‌اند. چنین دیدگاه روشنی در شریعت منطبق بر مبانی اسلامی است و با ایستادن در نقطه تعادل، ضمن توجه به اهمیت انگیزه‌های فردی، آن‌ها را محدود به مصالح مهم اجتماعی نموده است.

شریعت در کنار این تحدید وضعی برای حق احیای اشخاص در جهت تحفظ بر مصالح اجتماع، حاکمیت را نیز نسبت به احیا و عمران زمین‌های رها شده مسئول می‌داند. چنان‌که گذشت، وابستگی درآمدی دولت سبب انگیزش آن در تلاش برای عمران بیش‌تر ارض خواهد بود؛ اما علاوه بر این تدبیر انگیزشی، در این زمینه تکالیفی نیز متوجه دولت اسلامی است. بسیاری از فقها در بحث اراضی به‌صراحت حاکم را در اخذ زمین از

احیاکننده یا مالک آن و واگذاری آن به احیاکننده جدید پس از رهاکردن و تعطیل گذاردن ارض، محق شمرده‌اند. محقق در شرایع (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۲۹۴) فرموده است: «کل ارض ترک أهلها عمارتها کان للإمام تقبیلها ممن یقوم بها و علیه طسقتها لأربابها.» علامه نیز در تبصره (علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۹۰) چنین تعبیر کرده است: «و کل ارض ترک أهلها عمارتها فالإمام یقبّلها و یدفع طسقتها من المتقبّل الی أربابها.»

همین دیدگاه پیرامون همه اراضی رها شده را محقق در کتاب دیگرش مختصر (محقق حلی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۱۴) و علامه در بسیاری از کتب دیگرش چون تبصره (علامه حلی، ۱۴۱۱، ص ۸۹)، تحریر (علامه حلی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۷۴)، ارشاد (علامه حلی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۳۴۸)، تذکره (علامه حلی، بی تا، ص ۴۰۲)، قواعد (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۹۴) و منتهی (علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۱۴، ص ۲۷۴)، شهید اول در لمعه (شهید اول، ۱۴۱۰، ص ۲۲۷)، شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۸) و سید طباطبایی در ریاض (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۱۲۳) و شیخ نجفی در جواهر (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۱۷۶) نیز اختیار کرده‌اند. چنان‌که در ریاض و جواهر ذکر شده، این دیدگاه میان فقها مشهور بوده است.

در کلام متقدمین، این حکم ذیل بحث از اراضی طوع مطرح شده است. شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵) پس از ذکر حکم مالکیت اراضی طوع و حدود آن، جواز تقبیل زمین رهاشده از سوی حاکم را ذکر کرده است: «و کانت ملکاً لهم یصح لهم التصرف فیها بالبیع و الشراء و الوقف، و سائر أنواع التصرف إذا عمروها و قاموا بعمارتها. فإن ترکوا عمارتها و ترکوها خراباً جاز للإمام أن یقبلها ممن یعمرها بما یراه من النصف أو الثلث أو الربع، و کان علی المتقبل بعد إخراج حق القبالة و مؤنة الأرض إذا بقی معه النصاب العشر أو نصف العشر. ثم علی الإمام أن یعطى أربابها حق الرقبة.» حلبی در الکافی (حلبی، ۱۴۰۳، ص ۲۶۰)، سلار در المراسم (سلار دیلمی، ص ۱۴۲)، ابن برّاج در مهذب (ابن برّاج، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۸۲) و ابن حمزه در وسیله (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۱۳۲) نیز با وجود برخی اختلافات، جواز اخذ زمین رهاشده از اراضی طوع از سوی

حاکم و تقبیل آن به دیگری را پذیرفته‌اند. با این وجود چنان‌که در کلمات متأخرین مطرح شده، این حکم اختصاصی به اراضی طوع نداشته، در دیگر اراضی تعطیل شده و دارای مالک یا ذی‌حق نیز جاری است. شهید در دروس (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۰) قول مخالف را به ابن ادریس نسبت داده و آن را میان فقها، متروک دانسته است.

مطابق تصریح ریاض (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۱۲۴)، بحث مذکور در صورتی مطرح است که رهایی و تعطیل گزاردن زمین از سوی مالک یا ذی‌حق، منجر به موات شدن زمین نشده باشد، چراکه با رهاکردن زمین تا موات شدن آن به استناد روایاتی چون صحیحہ معاویه و ابوخالد، چنان‌که پیش‌تر در بحث حدود حق اختصاص تبیین شد، اولویت مالک یا ذی‌حق سابق منتفی است. طبعاً در این فرض، اخذ این موات بالعرض از سوی حاکم و واگذاری آن به دیگری و احق بودن احیاکننده جدید، روشن است.

اما در فرض مزبور که زمین بدون عذر پذیرفته‌ای رها شده اما هنوز به موات مبدل نشده و مالکیت یا حق فرد سابق باقی است، نیز حاکم مجاز است زمین را اخذ و برای بهره‌برداری در اختیار دیگری قرار دهد. در این صورت مطابق تصریح شیخ در مبسوط (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۳۵)، پس از بهره‌برداری از زمین باید حق فرد سابق نیز ادا گردد. در تبیین این حکم فقهی پیش‌تر به مطلوبیت عمران اراضی و امر الهی به آن که کاشف از ثبوت مصلحت اجتماعی در آن است، اشاره شد. با توجه به این مصلحت و بر اساس ولایت حاکم اسلامی و تکلیف او به مراعات مصالح جامعه اسلامی، اشکالی در جواز بلکه وجوب این‌گونه دخالت در صورت عدم تراحم آن با مصالح دیگر نیست. چنان‌که شیخ در مقام بیان این حکم در نهایه (طوسی، ۱۴۰۰، ص ۱۹۴) با بیانی روشن‌تر، تعبیر «علی الامام» را جایگزین «للامام» نموده است. با تبیین صورت گرفته برای این حکم نیازی به استدلال به حکم عقل یا قاعده احسان یا برخی اخبار ناتمام که در کتبی چون مختلف (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۲۶) و ریاض (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۱۲۴) به آن استناد شده نخواهد بود.

موید این حکم روایتی است که کلینی در کافی (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۲۹۷) و نیز شیخ در تهذیب (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۲۳۳) نقل کرده‌اند: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ أَوْ رَجُلٍ عَنْ رِيَّانَ عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ جَعَلَهَا وَقْفًا عَلَى عِبَادِهِ، فَمَنْ عَطَلَ أَرْضًا ثَلَاثَ سِنِينَ مُتَوَالِيَةً لغيرِ مَا عَلَيْهِ أَخْرَجَتْ مِنْ يَدِهِ وَدُفِعَتْ إِلَى غَيْرِهِ...». سند این روایت در هر دو کتاب، دچار تحویل تردیدی است که با توجه به مجهول بودن راوی از ریان در یک احتمال، سند مزبور ضعیف خواهد بود، اما می‌توان گفت با توجه به کلام شیخ در مقدمه مشیخه تهذیب (طوسی، ۱۴۰۷، مشیخه، ص ۵)، در این کتاب تنها به ذکر طرق مختصری از روایات اکتفا شده و شیخ، طرق تفصیلی خود به روایات و کتب اصحاب را در کتاب فهرست ذکر نموده است. از جمله شیخ در فهرست (طوسی، بی تا، ص ۵۱۱) طرق صحیح متعددی را به جمیع کتب و روایات یونس نقل کرده است. با این بیان طرق صحیح مذکور در فهرست، روایات یونس در تهذیب و از جمله این روایت را نیز شامل می‌شود و بر این مبنا روایت مذکور قابل تصحیح خواهد بود.

مطابق ظاهر این روایت، زمین برای بهره‌برداری و عمران از سوی مردم قرار داده شده است؛ لذا تعطیل نگه‌داشتن آن و مانع‌شدن از بهره‌برداری دیگران از زمین با انحصارطلبی ممنوع است. جمله خبری مجهول در این روایت در مقام انشا استعمال شده و متفاهم از فاعل محذوف آن نیز ولیّ جامعه اسلامی است. در این روایت، با فرض تعطیل نگه‌داشتن زمین، اخذ آن و واگذاری‌اش به دیگری به‌عنوان وظیفه ولیّ جامعه اسلامی بیان شده است. با توجه به فواصل زمانی متعارف در کشاورزی و مدت متعارف برای تمهید بهره‌برداری از زمین، به نظر تعیین حد زمانی سه سال در روایت برای این تعطیلی نیز مطابق با اقلّ زمان عرفی است که بر اساس آن رهاکردن و تعطیل گذاشتن زمین از سوی مالک و بهره‌بردار سابق مسجل بوده، نیازمند دخالت حاکمیت است. طبعاً تحقق این تدبیر، نیازمند نظارت مستمر حکومت بر کنشگران اقتصادی و به تبع، ساختارسازی لازم برای تحقق مناسب این نظارت دائمی است.

نکته قابل توجه دیگر در مدلول این روایت، تأکید آن بر عدم تصدّی حاکمیت در بهره‌برداری از زمین و واگذاری آن به عموم مردم برای بهره‌برداری است. در این روایت در کنار امر به حاکمیت نسبت به اخذ زمین از تعطیل‌کننده آن، به تحویل زمین به دیگر اشخاص آماده بهره‌برداری نیز امر شده است. در این الگو با وجود تأکید بر ضرورت دخالت دولت برای حمایت از تولید و ممانعت از فرصت‌طلبی فردمحورانه برخی کنشگران، این دخالت همراه با تصدّی‌گری ناکارآمد دولت برای تولید نیست؛ بلکه در قالب نظارت فعال و هدایت‌گری و نیز دخالت مؤثر در فرض انحراف از اهداف مطلوب جامعه اسلامی ترسیم شده است. الگوهای مشارکتی در بهره‌برداری از اراضی که در روایات نیز بدان اشاره شده (ر.ک: وسائل، باب احکام الارضین، حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۱۵۷)، می‌تواند ساختار مناسبی برای تأمین هم‌زمان بهره‌برداری کارا از اراضی و حفظ نظارت و هدایت‌گری حاکمیت باشد. روشن است که این برداشت منافی با تصدّی دولت نسبت به امور حاکمیتی و حتی تولیدی در موارد خاص و ضروری جامعه نیست.

پیاده‌سازی این دو تدبیر وضعی و تکلیفی در اقتصاد اسلامی، نتایج مثبت مهمّی در اقتصاد جامعه خواهد داشت، چنان‌که علاوه بر کمک به تأمین آسان‌تر مسکن به‌عنوان یکی از نیازهای اساسی آحاد جامعه، با افزایش عرضه زمین به‌عنوان یکی از ارکان تولید و بهره‌گیری از الگوهای کارآمد بهره‌برداری، هزینه تولید را کاهش داده، رونق تولید در جامعه را سبب می‌شود. از سویی دیگر نیز این تدبیر با جلوگیری از راکد نگه‌داشتن زمین، نگاه صرفاً سرمایه‌ای و انگیزه تقاضای سوداگرانه برای خرید زمین را تضعیف می‌کند و نوسانات قیمتی ناشی از فعالیت سوداگرانه در این بازار را منتفی می‌نماید. در این صورت، بازار مبادله زمین نیز به‌سوی هر چه واقعی‌تر شدن هدایت می‌گردد.

نتیجه‌گیری

بر اساس احکام فقهی، چارچوبی برای بهره‌برداری از اراضی موات به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع اقتصادی جامعه، قابل ترسیم است. این چارچوب کاملاً متناسب با مبانی و اهداف نظام اقتصادی اسلام است. مطابق روایات، منصب امامت جامعه اسلامی مالک

اراضی موات است و تنها سبب عمومی و معتبر برای کسب اختصاص اشخاص در این اراضی، احیای آن است. بر اساس نصوص، تبیین شد که احیا نیز سبب مالکیت شخص نمی‌گردد؛ اما در عین بقای مالکیت امام بر رقبه زمین، حق اولویت در بهره‌برداری از زمین برای احیاکننده ثابت خواهد بود. ثبوت این حق برای احیاکننده نیز مطلق نبوده، محدود به استمرار بهره‌برداری از ارض است و در صورت ترک زمین و موات شدن آن، احیای مجدد از سوی دیگران مجاز است. بقای مالکیت امام بر اراضی، سبب تسهیل اخذ خراج و نظارت و مدیریت بهره‌برداری از آن می‌گردد.

چنان‌که از روایات استفاده شد، اذن عام از سوی معصومین علیهم‌السلام به احیای اراضی موات اعطا شده بدین سبب، احیای این زمین‌ها نیازمند اذن خاص حاکم اسلامی نیست. هر چند حاکمیت برای حفظ نظم اجتماعی می‌بایست ضوابطی برای احراز عدم تزامم با مصالح اجتماعی اهمّ تعیین کند؛ اما مجاز به احتکار زمین و منع احیای اراضی از سوی مردم نیست. در این میان، وظیفه حاکم نظارت بر استمرار بهره‌برداری از اراضی و ممانعت از احتکار این منبع خدادادی است. در صورت تعطیل نگه‌داشتن زمین، حکومت آن را اخذ و به بهره‌بردار دیگر واگذار می‌کند.

در راستای اهداف نظام اقتصادی اسلام، دو محور اصلی در چارچوب شرعی تعیین شده برای احیای موات قابل تبیین است. نخستین محور مطلوبیت احیا و عمران اراضی موات و تحقق تولید بر پایه این منابع خدادادی و در همین راستا، تدبیر برای ممانعت از تعطیلی و رهاشدگی این زمینه است. محور دیگر نیز پی‌ریزی بهره‌برداری عادلانه عموم مردم از این اراضی است، به گونه‌ای که انگیزش مناسب برای عموم مردم جهت اقدام به احیای زمین‌ها ایجاد شود و علی‌رغم آن، عدالت در فرصت بهره‌برداری از زمین‌ها و در بهره‌مندی از ثمرات این نعمات الهی برای عموم مردم در جامعه اسلامی تأمین و از احتکار دولتی و خصوصی در این زمینه ممانعت شود.

در چارچوب شرعی مزبور، در کنار نقش عموم مردم، نقش تعیین‌کننده‌ای نیز برای حاکمیت اسلامی در پیشبرد اهداف مذکور تعیین شده است. ویژگی‌های به‌دست‌آمده

برای مدیریت حاکمیت اسلامی در بهره برداری از اراضی در نگاهی کلی، شامل: نظارت فعال، هدایت گری، تصدی گریزی، عدالت گرایی، مردم محوری و تولید محوری است. چنان که به تفصیل تبیین شد، تمهید این روند از طریق تعریف نهادهای اجتماعی متناسب و اعتبار تکالیف هدفمند برای حاکمیت و مردم صورت گرفته و از مباشرت دولت در بهره برداری از اراضی نیز اجتناب می شود.

چنان که در مقدمه اشاره شد، پس از انقلاب اسلامی در قانون اساسی و قوانین عادی به مالکیت دولت نسبت به اراضی موات و واگذاری این اراضی به مردم جهت احیا و عمران آن پرداخته شده اما این قوانین برای تطبیق بیش تر با چارچوب به دست آمده از شریعت و نیز کارآمدی بیش تر نیازمند بازنگری است. بخش قابل توجهی از این قوانین و آیین نامه ها نیز مطابق با اقتضائات سال های نخست انقلاب و پیش از شکل گیری بسیاری از ساختارهای موجود به تصویب شورای انقلاب و دولت موقت رسیده که با توجه به احکام فقهی احیا، اهداف اقتصادی اسلام و نیز ساختار مدیریتی و نیازهای امروز کشور باید اصلاح گردد. نخست تدوین سیاست های کلان منطبق بر چارچوب اسلامی و بر پایه آن، قانونی جامع برای بهره برداری از اراضی می تواند با جلوگیری از تعدد و تعارض قوانین و تسهیل اجرایی آن راهگشا باشد.

به عنوان نمونه، در قوانینی چون قانون لغو مالکیت اراضی موات شهری و قانون مرجع تشخیص اراضی موات، هر چند به اخذ اراضی موات از متصرفین در صورت عدم اقدام به احیا اشاره شده، اما در آیین نامه این قوانین در مقام تعریف موات به اراضی موات بالعرض توجه نشده است. اخذ زمین رها شده و واگذاری آن به دیگران نیز تنها در ماده چهارم آیین نامه اجرایی لایحه اصلاح قانون واگذاری و احیای اراضی، مصوب ۱۳۵۹ ذکر شده و در قوانین مصوب بدان پرداخته نشده است.

همچنین، امکان بهره برداری عادلانه عموم مردم و احیای اراضی موات نیز در قوانین موجود به خوبی تأمین نشده و بر اساس قوانین مذکور با توجه به آیین نامه های آن، دولت تنها مختار در واگذاری موات به مردم است. این واگذاری اختیاری نیز در ضوابط، با

شرایطی سخت‌گیرانه همراه شده اما در عمل به‌صورت سلیقه‌ای و گاه مبتنی بر روابط نادرست و تبعیض‌آمیز اعمال شده است. اخیراً در قانون جهش تولید مسکن (مصوب سال ۱۴۰۰)، تنها در حوزه ساخت مسکن، دولت مکلف به در اختیار دادن اراضی مورد نیاز شده است؛ اما در این قانون حق احیا کاملاً نادیده گرفته شده و واگذاری زمین دولتی به مردم برای ساخت سکونت‌گاه تنها در قالب اجاره بلندمدت زمین تجویز شده است. در مجموع با توجه به عدم تناسب این قوانین با اهداف و چارچوب فقهی اشاره شده، باید با تجدیدنظر در شیوه قانون‌گذاری و تسهیل این روند، ضمن تعیین ضوابط حداقلی و روشن در جهت احراز عدم تراحم با مصالح عمومی اهم، تنها به دریافت مجوز بهره‌برداری برای تطبیق این ضوابط اکتفا و از اعمال سلاقی یا منافع یک بخش خاص دولتی نیز پیشگیری شود که البته بحث از جزئیات مدل اجرایی آن مطابق شرایط جاری کشور نیازمند مجالی دیگر است.

در ادامه، تعیین ساختار مناسب برای نظارت مستمر و فعال حاکمیت بر بهره‌برداری از اراضی و هدایت فعالین اقتصادی در این راستا و نیز تکلیف دولت به تمهید احیا و عمران اراضی نیز از الزامات قابل توجه برای اصلاح قوانین موجود در راستای چارچوب اشاره شده برای سیاست‌گذاری در این زمینه است. به‌علاوه عدم تصدی‌گری دولت و شرکت‌های وابسته به آن و واگذاری احیا و بهره‌برداری از اراضی به مردم نیز در این قوانین مورد غفلت واقع شده و زمینه دخالت نابجای دولت و ناکارآمدی اقتصادی را افزوده است.

بدون شک، فراتر از تصویب سیاست‌ها و قوانین جامع و مناسب، برای تحقق عملی چارچوب فقهی مزبور و دستیابی به نتایج مطلوب آن، آموزش و فرهنگ‌سازی میان عموم مردم، نخبگان و نیز مدیران و مجریان، نقشی اساسی داشته، نیازمند توجهی درخور است. روشن است که تحقق پیشرفت همراه با عدالت در تمامی زمینه‌ها بدون اراده جدی تصمیم‌گیران و مجریان و همراهی مردم امکان‌پذیر نخواهد بود.

منابع

* قرآن کریم

۱. ابن برّاج طرابلسی، عبدالعزیز (۱۴۰۶ق). *المهذّب*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). *الوسيلة إلى نيل الفضيلة*. چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۳. ابن زهره حلبی، حمزه بن علی حسینی (۱۴۱۷ق). *غنیة التزوع إلى علمي الأصول و التزوع*. چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۴. ابن فهد حلّی، جمال‌الدین (۱۴۰۷ق). *المهذّب البارع فی شرح المختصر النافع*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. ابو الحسین، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۶. ابو الصلاح حلبی، تقی‌الدین (۱۴۰۳ق). *الکافی فی الفقه*. چاپ اول، اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (ع).
۷. اصفهانی، حسین بن محمد راغب (۱۴۱۲ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. چاپ اول، بیروت: دار العلم.
۸. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۸ق). *حاشیه کتاب المکاسب*. چاپ اول، قم: انوار الهدی.
۹. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد (۱۳۸۳ق). *رجال البرقی - الطبقات*. چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *الصحاح - تاج اللغة وصحاح العربية*. چاپ اول، بیروت: دار العلم.
۱۲. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل*. چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).

۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعة. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۱۴. حلی، ابن ادریس، محمد بن منصور بن أحمد (۱۴۱۰ق). السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۵. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۰ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۱ق). تبصرة المتعلمین فی أحكام الدین. چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۲ق). مُنتَهی المَطْلَب فی تَحْقِيقِ المَذْهَب. چاپ اول، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۱۸. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۳ق). مُخْتَلَفُ الشَّيْعة فی أحكام الشريعة. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۰. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۱۴ق). تذکرة الفقهاء (ط - الحديث). چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۲۱. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۰ق). تحریر الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديث). چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۲۲. حلی، علامه، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (بی تا). تذکرة الفقهاء (ط - القديمة). چاپ اول، نجف اشرف: المكتبة الرضوية.
۲۳. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام. چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۲۴. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). الْمُخْتَصَرُ النَّافِعُ فی فقه الإمامية. چاپ ششم، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية.

۲۵. خمینی، سید روح‌الله موسوی (۱۳۹۲ش). *تحریر الوسیلة*. چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۶. خمینی، سید روح‌الله موسوی (۱۴۲۱ق). *کتاب البیع*. چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۷. خویی، سید ابوالقاسم (۱۳۷۲ش). *معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة*. چاپ اول، قم: [بی نا].
۲۸. خویی، سید ابوالقاسم موسوی (۱۳۷۵ش). *مصباح الفقاهة (المکاسب)*. چاپ اول، قم: انصاریان.
۲۹. خیراللهی، محمدعلی (۱۳۸۴ش). *بررسی فقهی و حقوقی احیاء زمین‌های موات*. پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، شماره ۱.
۳۰. دیلمی، سلار بن عبدالعزیز (۱۴۰۴ق). *المراسم العلویة والأحكام النبویة*. چاپ اول، قم: منشورات الحرمین.
۳۱. راوندی، قطب‌الدین سعید بن عبدالله (۱۴۰۹ق). *الخرائج و الجرائح*. چاپ اول، قم: مؤسسه امام مهدی (عج).
۳۲. رضوانی، غلامرضا (۱۳۸۷ش). *زمین موات*. *مجله فقه اهل بیت*، شماره ۱۷ و ۱۸.
۳۳. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). *الفائق فی غریب الحديث*. چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۳۴. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۴۲۳ق). *کفایة الأحکام*. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۳۵. صاحب بن عباد (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. چاپ اول، بیروت: عالم الکتب.
۳۶. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق). *اقتصادنا*. چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۷. صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۸. طاهری خرم‌آبادی، سید حسن (۱۳۸۴ش). *شرط اذن امام در احیای زمین‌های موات*. *مجله فقه اهل بیت*، شماره ۴۲.

۳۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). المبسوط فی فقه الإمامیة. چاپ سوم، تهران: المكتبة المرتضویة.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی. چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الاستبصار فیما اختلف من الأخبار. چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۴۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). الخلاف. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ق). تهذیب الأحکام. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۴۴. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۲۷ق). رجال الشیخ الطوسی. چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۵. طوسی، محمد بن حسن (بی تا). الفهرست. چاپ اول، نجف اشرف: المكتبة الرضویة.
۴۶. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق). اللمعة الدمشقیة. چاپ اول، بیروت: دار التراث.
۴۷. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة. چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۸. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری.
۴۹. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام. چاپ اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
۵۰. عاملی حسینی، سید جواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۱. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۰۹ق). رسائل المحقق کرکی. چاپ اول، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۵۲. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. چاپ دوم، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۵۳. عسگری، غلامحسین (۱۳۷۷ش). بررسی قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن. کانون، شماره ۶ و ۷.
۵۴. فراهانی فرد، سعید (۱۳۹۵ش). فقه منابع طبیعی. قم: مرکز ترجمه و نشر المصطفی.
۵۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). کتاب العین. چاپ دوم، قم: هجرت.
۵۶. فقعی، علی بن علی بن محمد بن طی (۱۴۱۰ق). مسائل ابن طی - المسائل الفقہیة. چاپ اول، بیروت: الدار الإسلامیة.
۵۷. فیاض کابلی، محمد اسحاق (۱۴۰۱ق). الاراضی. چاپ اول، قم: دارالکتاب.
۵۸. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز (۱۴۰۹ق). رجال الکشی. چاپ اول، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۵۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). الکافی. چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۶۰. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی (۱۴۰۶ق). ملاذ الأخیار فی فهم تہذیب الأخبار. چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۶۱. مصباحی مقدم، غلامرضا (۱۳۸۷ش). نگاہی نو بہ مسئلہ احیای زمین های موات. اقتصاد اسلامی، شماره ۳۰.
۶۲. مصباحی مقدم، غلامرضا (۱۳۹۷ش). فقه منابع مالی دولت اسلامی. تهران: دانشگاه امام صادق علیہ السلام.
۶۳. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۰۷ق). رجال النجاشی. چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶۴. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۶۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۴۱۵ق). مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.
۶۶. نمازی، حسین (۱۳۹۵ش). نظام های اقتصادی. چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶۷. نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل. چاپ اول، بیروت: مؤسسه آل البيت علیہ السلام.

References

The Holy Quran

1. Ibn al-Barraj al-Tarabulsi, Abd al-Aziz (1986). *Al-Muhadhdhab* [The Refined], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
2. Ibn Hamza, Muhammad ibn Ali (1988). *Al-Wasila ila Nayl al-Fadila* [The Means to Attain Virtue], 1st edition. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library Publications. (In Arabic).
3. Ibn Zuhra al-Halabi, Hamza ibn Ali al-Husayni (1997). *Ghunyat al-Nuzu ila Ilmay al-Usul wa al-Furu* [The Sufficiency of Desire in the Two Sciences of Principles and Branches], 1st edition. Qom: Imam Sadiq Institute (PBUH). (In Arabic).
4. Ibn Fahd al-Hilli, Jamal al-Din (1987). *Al-Muhadhdhab al-Bari fi Sharh al-Mukhtasar al-Nafi* [The Outstanding Refinement in Explaining the Beneficial Summary], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
5. Abu al-Husayn, Ahmad ibn Faris (1984). *Mu'jam Maqayis al-Lugha* [Dictionary of Language Standards], 1st edition. Qom: Islamic Propagation Office Publications. (In Arabic).
6. Abu al-Salah al-Halabi, Taqi al-Din (1983). *Al-Kafi fi al-Fiqh* [The Sufficient in Jurisprudence], 1st edition. Isfahan: Public Library of Imam Amir al-Mu'minin (PBUH). (In Arabic).
7. Isfahani, Husayn ibn Muhammad al-Raghib (1992). *Mufradat Alfaz al-Quran* [Vocabulary of Quranic Terms], 1st edition. Beirut: Dar al-Ilm. (In Arabic).
8. Isfahani, Muhammad Husayn (1998). *Hashiyat Kitab al-Makasib* [Marginal Notes on The Book of Earnings], 1st edition. Qom: Anwar al-Huda. (In Arabic).
9. Bahrani, Yusuf ibn Ahmad ibn Ibrahim (1985). *Al-Hada'iq al-Nadira fi Ahkam al-Itra al-Tahira* [The Blossoming Gardens in the Rulings of the Pure Progeny], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
10. Barqi, Ahmad ibn Muhammad ibn Khalid (1964). *Rijal al-Barqi - Al-Tabaqat* [Biographies - The Classes], 1st edition. Tehran: University of Tehran Publications. (In Arabic).
11. Jawhari, Isma'il ibn Hammad (1990). *Al-Sihah - Taj al-Lugha wa Sihah al-Arabiyya* [The Correct - The Crown of Language and Correct Arabic], 1st edition. Beirut: Dar al-Ilm. (In Arabic).

12. Ha'iri, Sayyid Ali ibn Muhammad al-Tabataba'i (1998). *Riyad al-Masa'il* [Gardens of Issues], 1st edition. Qom: Aal al-Bayt Institute (PBUH). (In Arabic).
13. Hurr al-Amili, Muhammad ibn Hasan (1989). *Wasa'il al-Shia* [Means of the Shi'a], 1st edition. Qom: Aal al-Bayt Institute (PBUH). (In Arabic).
14. Hilli, Ibn Idris, Muhammad ibn Mansur ibn Ahmad (1990). *Al-Sara'ir al-Hawi li Tahrir al-Fatawa* [The Confidential Containing the Recording of Verdicts], 2nd edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
15. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1990). *Irshad al-Adhhan ila Ahkam al-Iman* [Guidance of Minds to the Rulings of Faith], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
16. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1991). *Tabsirat al-Muta'allimin fi Ahkam al-Din* [Enlightenment for Students in Religious Rulings], 1st edition. Tehran: Printing and Publishing Institute affiliated with the Ministry of Culture and Islamic Guidance. (In Arabic).
17. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1992). *Muntaha al-Matlab fi Tahqiq al-Madhab* [The Ultimate Goal in Investigating the School], 1st edition. Mashhad: Islamic Research Assembly. (In Arabic).
18. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1993). *Qawa'id al-Ahkam fi Ma'rifat al-Halal wa al-Haram* [Rules of Rulings in Knowing the Permissible and Forbidden], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
19. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1993). *Mukhtalaf al-Shia fi Ahkam al-Shari'a* [Differences Among the Shi'a in Sharia Rulings], 2nd edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
20. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (1994). *Tadhkirat al-Fuqaha* [Reminder for Jurists] (Modern Edition), 1st edition. Qom: Aal al-Bayt Institute (PBUH). (In Arabic).
21. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (2000). *Tahrir al-Ahkam al-Shar'iyya ala Madhab al-Imamiyya* [Recording Sharia Rulings According to the Imami School] (Modern

- Edition), 1st edition. Qom: Imam Sadiq Institute (PBUH). (In Arabic).
22. Hilli, Allama, Hasan ibn Yusuf ibn al-Mutahhar al-Asadi (n.d.). *Tadhkirat al-Fuqaha* [Reminder for Jurists] (Old Edition), 1st edition. Najaf: Al-Ridawiyya Library. (In Arabic).
 23. Hilli, Muhaqqiq, Najm al-Din, Ja'far ibn Hasan (1988). *Sharai' al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram* [Islamic Laws in Matters of Permissible and Forbidden], 2nd edition. Qom: Ismailiyan Institute. (In Arabic).
 24. Hilli, Muhaqqiq, Najm al-Din, Ja'far ibn Hasan (1998). *Al-Mukhtasar al-Nafi fi Fiqh al-Imamiyya* [The Beneficial Summary in Imami Jurisprudence], 6th edition. Qom: Religious Publications Institute. (In Arabic).
 25. Khomeini, Sayyid Ruhullah al-Musawi (2013). *Tahrir al-Wasila* [The Exposition of the Means], 1st edition. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (In Arabic).
 26. Khomeini, Sayyid Ruhullah al-Musawi (2001). *Kitab al-Bay* [The Book of Sale], 1st edition. Tehran: Imam Khomeini Editing and Publishing Institute. (In Arabic).
 27. Khoei, Sayyid Abul-Qasim (1993). *Mu'jam Rijal al-Hadith wa Tafsili Tabaqat al-Ruwat* [Lexicon of Hadith Narrators and Detailed Classes of Transmitters], 1st edition. Qom: [n.p.]. (In Arabic).
 28. Khoei, Sayyid Abul-Qasim al-Musawi (1996). *Misbah al-Fiqaha* [Lamp of Jurisprudence] (Al-Makasib), 1st edition. Qom: Ansariyan. (In Arabic).
 29. Khayrullahi, Muhammad Ali (2005). "Jurisprudential and Legal Study of Reviving Dead Lands," *Islamic Jurisprudence and Law Research*, No. 1. (In Persian).
 30. Daylami, Sallar ibn Abd al-Aziz (1984). *Al-Marasim al-Alawiyya wa al-Ahkam al-Nabawiyya* [Alawid Ceremonies and Prophetic Rulings], 1st edition. Qom: Al-Haramayn Publications. (In Arabic).
 31. Rawandi, Qutb al-Din Sa'id ibn Abdallah (1989). *Al-Khara'ij wa al-Jara'ih* [The Extraordinary and Wounds], 1st edition. Qom: Imam Mahdi Institute (AJ). (In Arabic).
 32. Ridwani, Ghulamrida (2008). "Dead Lands," *Fiqh Ahl al-Bayt Journal* (PBUH), Nos. 17-18. (In Persian).

33. Zamakhshari, Mahmud ibn Umar (1997). *Al-Fa'iq fi Gharib al-Hadith* [The Outstanding in Unusual Hadith], 1st edition. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyya. (In Arabic).
34. Sabzevari, Muhammad Baqir ibn Muhammad Mu'min (2003). *Kifayat al-Ahkam* [Sufficiency of Rulings], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Seminary Teachers' Society of Qom. (In Arabic).
35. Sahib ibn Abbad (1994). *Al-Muhit fi al-Lugha* [The Comprehensive in Language], 1st edition. Beirut: Alam al-Kutub. (In Arabic).
36. Sadr, Sayyid Muhammad Baqir (1997). *Iqtisaduna* [Our Economics], 1st edition. Qom: Islamic Propagation Office. (In Arabic).
37. Saduq, Muhammad ibn Ali ibn Babuyah (1993). *Man La Yahduruhu al-Faqih* [For Him Who is Not in the Presence of a Jurist], 2nd edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
38. Tahiri Khorramabadi, Sayyid Hasan (2005). "The Condition of Imam's Permission in Reviving Dead Lands," *Fiqh Ahl al-Bayt Journal* (PBUH), No. 42. (In Persian).
39. Tusi, Muhammad ibn Hasan (1967). *Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyya* [The Expanded in Imami Jurisprudence], 3rd edition. Tehran: Al-Murtadawiyya Library. (In Arabic).
40. Tusi, Muhammad ibn Hasan (1980). *Al-Nihaya fi Mujarrad al-Fiqh wa al-Fatawa* [The Ultimate in Pure Jurisprudence and Verdicts], 2nd edition. Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi. (In Arabic).
41. Tusi, Muhammad ibn Hasan (1987). *Al-Istibsar fi ma Ikhtalaf min al-Akhbar* [The Insight into Discrepant Reports], 1st edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (In Arabic).
42. Tusi, Muhammad ibn Hasan (1987). *Al-Khilaf* [The Differences], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
43. Tusi, Muhammad ibn Hasan (1987). *Tahdhib al-Ahkam* [The Refinement of Rulings], 4th edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (In Arabic).
44. Tusi, Muhammad ibn Hasan (2007). *Rijal al-Shaykh al-Tusi* [Biographies by Shaykh Tusi], 3rd edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
45. Tusi, Muhammad ibn Hasan (n.d.). *Al-Fihrist* [The Index], 1st edition. Najaf: Al-Ridawiyya Library. (In Arabic).

46. Amili (Shahid al-Awwal), Muhammad ibn Makki (1990). *Al-Lum'a al-Dimashqiyya* [The Damascene Glimmer], 1st edition. Beirut: Dar al-Turath. (In Arabic).
47. Amili (Shahid al-Awwal), Muhammad ibn Makki (1997). *Al-Durus al-Shar'iyya fi Fiqh al-Imamiyya* [Sharia Lessons in Imami Jurisprudence], 2nd edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
48. Amili (Shahid al-Thani), Zayn al-Din ibn Ali (1990). *Al-Rawda al-Bahiyya fi Sharh al-Lum'a al-Dimashqiyya* [The Radiant Garden in Explaining the Damascene Glimmer], 1st edition. Qom: Davari Bookstore. (In Arabic).
49. Amili (Shahid al-Thani), Zayn al-Din ibn Ali (1993). *Masalik al-Afham ila Tanqih Sharai' al-Islam* [Paths of Understanding to Refine Islamic Laws], 1st edition. Qom: Islamic Teachings Institute. (In Arabic).
50. Amili al-Husayni, Sayyid Jawad (1999). *Miftah al-Karama fi Sharh Qawa'id al-Allama* [The Key of Dignity in Explaining the Rules of the Scholar], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
51. Amili al-Karki (Muhaqqiq al-Thani), Ali ibn al-Husayn (1989). *Rasa'il al-Muhaqqiq al-Karki* [Letters of Muhaqqiq al-Karki], 1st edition. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library. (In Arabic).
52. Amili al-Karki (Muhaqqiq al-Thani), Ali ibn al-Husayn (1994). *Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id* [The Comprehensive of Objectives in Explaining the Rules], 2nd edition. Qom: Aal al-Bayt Institute (PBUH). (In Arabic).
53. Askari, Ghulamhusayn (1998). "Examining the Law of Reference for Identifying Dead Lands and Invalidating Their Documents," *Kanun*, Nos. 6-7. (In Persian).
54. Farahani Fard, Sa'id (2016). *Fiqh al-Mawarid al-Tabi'iyya* [Jurisprudence of Natural Resources], Qom: Al-Mustafa Translation and Publication Center. (In Arabic).
55. Farahidi, Khalil ibn Ahmad (1989). *Kitab al-Ayn* [The Book of Ayn], 2nd edition. Qom: Hijra. (In Arabic).
56. Faqa'ani, Ali ibn Ali ibn Muhammad ibn Tayy (1990). *Masa'il Ibn Tayy - Al-Masa'il al-Fiqhiyya* [Issues of Ibn Tayy - Jurisprudential Issues], 1st edition. Beirut: Al-Dar al-Islamiyya. (In Arabic).

57. Fayyad al-Kabuli, Muhammad Ishaq (1981). *Al-Aradi* [Lands], 1st edition. Qom: Dar al-Kitab. (In Arabic).
58. Kashshi, Muhammad ibn Umar ibn Abd al-Aziz (1989). *Rijal al-Kashshi* [Biographies by Kashshi], 1st edition. Mashhad: Mashhad University Press. (In Arabic).
59. Kulayni, Muhammad ibn Ya'qub (1987). *Al-Kafi* [The Sufficient], 4th edition. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyya. (In Arabic).
60. Majlisi, Muhammad Baqir ibn Muhammad Taqi (1986). *Maladh al-Akhyar fi Fahm Tahdhib al-Akhbar* [Refuge of the Virtuous in Understanding the Refinement of Reports], 1st edition. Qom: Ayatollah Mar'ashi Najafi Library Publications. (In Arabic).
61. Misbahi Muqaddam, Ghulamrida (2008). "A New Look at the Issue of Reviving Dead Lands," *Islamic Economics*, No. 30. (In Persian).
62. Misbahi Muqaddam, Ghulamrida (2018). *Fiqh al-Mawarid al-Maliyya li al-Dawla al-Islamiyya* [Jurisprudence of Financial Resources for the Islamic State], Tehran: Imam Sadiq University (PBUH). (In Persian).
63. Najashi, Ahmad ibn Ali (1987). *Rijal al-Najashi* [Biographies by Najashi], 1st edition. Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic).
64. Najafi, Muhammad Hasan (1984). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Sharai' al-Islam* [Jewels of Speech in Explaining Islamic Laws], 7th edition. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-Arabi. (In Arabic).
65. Naraqi, Ahmad ibn Muhammad Mahdi (1995). *Mustanad al-Shia fi Ahkam al-Shari'a* [Reliance of the Shi'a in Sharia Rulings], 1st edition. Qom: Aal al-Bayt Institute (PBUH).
66. Namazi, Husayn (2016). *Al-Nizam al-Iqtisadiyya* [Economic Systems], 1st edition. Tehran: Joint Stock Publications Company. (In Arabic).
67. Nuri, Husayn ibn Muhammad Taqi (1988). *Mustadrak al-Wasa'il* [Supplement to the Means], 1st edition. Beirut: Aal al-Bayt Institute (PBUH). (In Arabic).